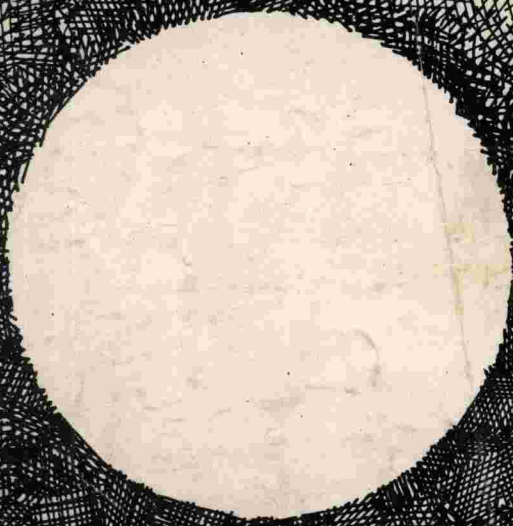


سیاست و فنکب

دراوماع حای اعلیٰ سائنس



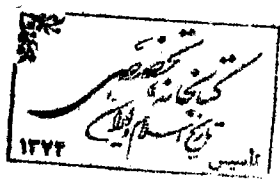
سورای انتشارات و تبلیغات
حیثی مسلمانان مبارز

بنا ۳۵ ریال



اسکن شد

حبيب الله يمان



سیاست و مکتب

در اوضاع جاری انقلاب ایران

■ سیاست و مکتب در اوضاع جاری انقلاب ایران
■ دکتر حبیب الله پیمان
■ چاپ اول تابستان ۱۳۵۹
■ شورای تبلیغات و انتشارات جنبش مسلمانان مبارز

یادداشت

بنام خدا

متن حاضر، سخنرانی برادر پیمان می باشد که در رابطه با مسایل اخیر
روز ۵ شنبه بتاریخ ۵۹/۴/۱۲ در محل جنبش مسلمانان مبارز ابراد گردیده
است.

شورای تبلیغات و انتشارات جنبش مسلمانان مبارز

حبیب الله پیمان

سیاست و مکتب
در اوضاع جاری انقلاب ایران

بنام خدا

سخنرانی برادر دکتر پیمان

بسم الله الرحمن الرحيم

زندگی انسان ، اگر در یک کلام خلاصه کنیم ، سراسرنج و ابتلا و آزمایش است . این سخن که انسان ، با عمل خویش به خودش را میسازد ، یا انسان پرورده^۱ و محصول عمل خویش است ، سخن چندان درستی نیست . شاید اگر بگوئیم انسان محصول انتخاب خویش است تعریف گویاتری ارائه داده ایم ، اگر چه این نیز همه^۲ حقیقت را بیان نمیکند . زیرا که نفس عمل ، سازنده^۳ انسان نیست ، که انگیزه^۴ عمل سازنده^۵ واقعی شخصیت انسان است . وقتی سراسر حیات انتخاب همراه با انگیزه ایست ، که تعیین کننده^۶ شکست ها یا پیروزی ها میباشد ، آنوقت عمق دشواری مسئولیت انسان بهتر درک می شود . وقتی نفس عمل جدا از انگیزه ، نمیتواند تعیین کننده^۷ سرنوشت انسان باشد ، آنگاه قضیه بهمین سادگی که در حیوانات می بینیم ، یا بعضی از ما تصور میکنیم ، نیست . آنوقت نمیتوانیم بگوئیم انسان زائیده^۸ عمل اجتماعی خودش است ، و عمل بی قید و شرط اصالت دارد ، که اگر چنین بود ، همه^۹ افراد و همه^{۱۰} انسانها میتوانستند خود را در مسیر عمل بگذارند ، بدون آنکه نسبت به انگیزه ها و فرجام آن احساس مسئولیت کنند ، و امیدوار باشند که ، جریان خودبخودی عمل ، آنها را

بسازد و تکامل بخشد، و رستگار و بهروز کند. اینکه زندگی انسان و مسائل انسانی و انتخاب در زندگی انسانی، بسیار پیچیده و دشوار و اضطراب انگیز است، این حقیقت است که، عمل ساده اجتماعی نیست که ما را میسازد، بلکه این عمل هدایت شده و عمل صالح است که واقعیت و اصالت دارد. یکی از مسائل اساسی که هر مبارزه اجتماعی، هر انسان متعهد و آگاه، باید در برابر مسئولیتها و در برخورد با حوادث سیاسی، بآن توجه داشته باشد، پیچیدگی شرایط زندگی و انتخاب صحیح است. بی دلیل نیست که خداوند هدف خلقت مرگ و حیات را، آزمایشی برای تعیین بهترین عمل قرار داده است، هو الذی خلق الموت و الحیوه لیبلوکم ایکم احسن عملا. گوئی حیات و زندگی جز برای تعیین بهترین عمل و انتخاب بهترین فرد نیست. با توجه به پیچیدگی شرایط اجتماعی برای فرد فرد ما، تعیین بهترین انتخاب در هر لحظه، آسان نیست. اگر خود را تابع جریانات قرار دهیم، که برای ما انتخاب کنند، نه دچار اضطراب میشویم، نه مسئولیتی داریم، نه نگرانی، و نه احتیاجی به فکر کردن و حل معضلات، اما اگر بخواهیم^۱، خود انتخاب گر بوده، و بهترین را نیز انتخاب کنیم، آنوقت در برابر یک مسئولیت بزرگ قرار گرفته ایم، همان مسئولیتی که هیچیک از موجودات کره^۲ زمین قدرت بدوش کشیدن آنرا نداشت، و تنها انسان آنرا پذیرفت. انسان متفکر و آگاه، انسان انتخابگر، انسان تعالی جو، انسان ماجراجو و بی قرار، انسانی که میخواهد از وضعیت خود فرار کند، و بسوی تعالی و تکامل برود. انسان این امانت را پذیرفت، در حالیکه هیچ موجود دیگری شهامت و ظرفیت قبول این مسئولیت را نداشت و ندارد، و ما اگر بخواهیم، انسان کامل و به تمام معنی باشیم، باید انتخاب را همانگونه که امانت الهی ايجاب میکند درک و دنبال کنیم، یعنی خود انتخاب کنیم، و بهترین را برگزینیم، و نه اینکه انتخاب شویم و برایمان انتخاب کنند.

در شرایط اجتماعی - سیاسی، اگر برنامه ها، خط مشی ها، و تاکتیکها مکتبی نباشند، یعنی ما نسبت به انگیزه ها حساسیت نداشته باشیم، و در واقع

اگر شناخت قبلی راهنمای عمل اجتماعی نباشد، مسائل ساده است، اصطلاحاً به این نوع عمل "سیاست" می‌گوئیم، سیاست مستقل از مکتب، یعنی اتخاذ روش‌هایی مفید و شمربخش و سریع، با حداقل زحمت، برای وصول به هدفهای مشخص، نام اینرا "سیاست" می‌گذاریم. وقتی کار ما، فقط رسیدن به یک هدف مشخص سیاسی است، و نیازی به استفاده از معیارهای مکتبی وجود ندارد، کار ساده است، و بهیچیدگی هم ندارد. بطور مثال اگر هدف شما ثروتمند شدن باشد، کار دشواری نیست، کافی است آدم با هوشی بوده، کمی مطالعه کنید، بهینید کجا میتوان سرمایه‌گذاری کرد، از کجا میتوان سرمایه کسب کرد، بعد هم آنرا را دنبال کرده و به نتیجه هم برسید، و بخواهید قدرت بدست آورید، صاحب مقام شوید، دشوار نیست، کافی است نردبانهای ترقی را پیدا کرده، معیارهای جذب و مقبولیت را بدست آورید، بآنها عمل کرده و موفق شوید.

زمانی می‌گفتند، بعضی از این آدمهای زرنگ، که میخواهند کارشان در جامعه خوب پیشرفت کند، و مشکلاتشان حل شود، پست و مقام میخواهند، و با پارتی برای انجام کارهای اداری و خصوصی، آگهی‌های تسلیم را نگاه میکردند، و بدنبال امضاء افرادی که برای یک فرد صاحب مقام، آگهی می‌دادند، می‌گشتند، و بآن فرد که احتمالاً "منصوب" آن شخص نیز میباشد، مراجعه می‌کردند، و به او نزدیک میشدند، این یک شیوه است، تنها کمی هوش میخواهد. هوش حیوانی، با شرایط همین محیط، سازگاری پیدا می‌کند، تنها یک سازگاری حیوانی، و پیروز هم میشود. آدمهای زرنگ، در عرف اجتماعی معمولاً "آنها" هستند که بتوانند، هوششان را در این مسیرها خوب بکار برند جوانب امر را و چگونگی فرار از خطر را بدانند، بدانند که چگونه میتوان از مهلکه جان سالم بدر برد، و چگونه میشود موفق شد و مشکلات را حل کرد. سیاست باین معنی، یعنی هنگامی که مینا و خواستگاه مکتبی ندارد، امر دشواری نیست. حتی بدست آوردن قدرت و کسب حکومت در یک مملکت مشکل

نیست ، لااقل محاسبه آن دشوار نیست ، فقط توان لازم و عشق به قدرت
میخواهد و بعد دنبال آن رفتن و پی گیری کردن لازم دارد ، تا تمام شرایط
و ملزومات آنرا جمع کرده و پیروز شود . معمولاً ، سیاستمداران ، عاشقان
قدرت ، آنها که شیفته قدرتند ، در هدفشان پیروزند . مطالعه تاریخ نشان
میدهد ، آنکسی که مجذوب قدرت و عاشق قدرت است ، یا مجذوب ثروت ، بهر
حال آنرا بدست میآورد . و خداوند این اصل را بعنوان یک قانون و سنت در
زندگی انسان ارائه میدهد ، و میفرماید : هر کس زندگی دنیا را بخواد و آن
را دنبال کند ، باو آن زندگی را میدهم ، این قانون است . هر کس هم آخرت
را بخواد و دنبال کند ، آنرا هم باو میدهیم . منظور از زندگی دنیا یعنی
اینکه ، شما اگر قدرت بخواهید ، پول بخواهید ، محبوبیت بخواهید ، شهرت
بخواهید ، همه اینها را میتوانید کسب کنید ، و زیاد دشوار نیست . به علی
(ع) ابراد می گرفتند ، که تو سیاستمدار نیستی ، روموز پیروزی را نمی دانی و
دنبال نمی کنی ، در حالیکه رقبای تو ، دشمنان تو - معاویه و عمرو عاص - در
این زمینه استادند ، این سخن معنایش این بود که ، علی تو درک نمی کنی و
شرایط پیچیدگی اجتماعی را نمی دانی ، و راه را نمی شناسی ، آنها نمی -
دانستند که علی (ع) دنبال قدرت و حکومت نیست ، و اگر همچون رقیبان
قدرت بخواهد ، هوش کافی و حتی بهتر از آنها را دارد ، و میتواند بدست
آورد . علی (ع) نیز در جواب آنها همین سخن را میگفت که ، " اینها خطا
کردند ، من آدم بی هوش و فراستی نیستم ، من دنبال مقام و خلافت نمی باشم ،
و اگر نه برایم بسیار آسان است که آنرا بدست آورم " . هنگامیکه معیار مکتبی
میشود ، و شما میخواهید انگیزه هاتان در رابطه با هدفها و ایده آلهای مکتبی
باشد ، وقتی هدف دنیا نیست ، و آخرت هدف است و میخواهید از مسیر دنیا
به آخرت برسید ، دنیا را برای آخرت میخواهید ، آنوقت کار به آسانی و سادگی
قبل نخواهد بود ، دیگر شرایط دشوار میشود . آنوقت است که باید جد و مرز
تلاشی را که برای کسب قدرت - که خود تنها وسیله ای برای رسیدن به هدف

است - مشخص کنیم . تا کجا مجاز هستیم بدنبال قدرت برویم ؟ و تا کجا مجاز هستیم برای بدست آوردن وساطتی را بکار گیریم ؟ چگونه دشمنان خود را در رابطه با آرمانهایمان دسته بندی کنیم ؟ وقتی هدف کسب قدرت سیاسی است ، تقسیم بندی دوست و دشمن آسان است ، هر کس سد راه شما باشد ، دشمن شماست ، دیگر هیچ چیز مهم نیست ، مهم نیست که چه انگیزه ای دارد . اگر دوست دیروز شما باشد امروز که سد راه شما میشود ، دشمن شماست . و هر کس شما را در این راه یاری کرد ، با هر انگیزه ای ، دوست شماست . چون هدف شما کسب قدرت است ، هر کس شما را در این راه یاری کرد ، آنرا بعنوان متحد و دوست خود میپذیرید ، و هر کس با شما مخالفت کرد ، آنرا طرد می کنید . این معیار تقسیم بندی دوست و دشمن در شیوه های سیاسی است . اما در شیوه های مکتبی ، این نیست که هر کس در مسیر کسب قدرت شما را یاری کرد ، دوست شما باشد ، باید دید که انگیزه او در یاری کردن شما چیست ، و آنوقت کمک او را پذیرفت یا رد کرد . آیا او کمک میکند که فردا بر شما سوار شود ، یا در غنیمت سهیم شود ، و هدفهای خودش را پیش ببرد . اینجا این معنی وجود دارد که در معیارهای مکتبی ما نمیتوانیم به نفس عمل اصالت بدهیم . مفید بودن یک عمل در رابطه با یک هدف دنیائی ، تعیین کننده ارزش واقعی عمل نیست . در این هنگام مسئله مشکل میشود . چگونه اعمال را ارزیابی کنیم ؟ چگونه دشمنان و دوستان را از هم جدا کنیم ؟ اینجا ، این کلام حضرت علی (ع) معنی پیدا میکند که ، در برخورد های مکتبی ، حق با باطل در شرایطی ، آنچنان با هم مخلوط و مزوج میشوند ، که تشخیص آنها از هم دشوار است ، در حالیکه در روشهای سیاسی حق و باطل اینقدر با هم مخلوط نمیشوند ، اگر امروز دوست شما ، در مسیرتان شما را یاری کرد ، او را می پذیرید ، فردا که مانع شما شد ، او را حذف می کنید . مسئله ای نیست ، دشواری ندارد ، خیلی ساده است . اما در معیار مکتبی چنین نیست که بسادگی بتوان دوست را از دشمن جدا کرد ، چراکه انگیزه ها پنهان می باشند ، و باید که جدا شوند . برای اینکار یک زمان طولانی

لازم است. زمانی لازم است تا انگیزه های اشخاص در صحنه عمل آشکار شود. ما در ابتدا با ظاهر عمل برخورد می کنیم، هنگامیکه شما دچار یک شرایط دشوار و دچار تنگنا شده اید، و پول احتیاج دارید، اگر یک فردی به شما پول بدهد، در صورتیکه صرف مفید بودن و نفس عمل معیار خوب و بسد باشد، شما کمک او را می پذیرید، و او را تأیید می کنید که، عجب آدم خوبی است، در سخت ترین شرایط به کمک من آمده است، هیچ دنبال این نیستید که انگیزه او را پیدا کنید، چرا که برای شما اهمیت ندارد، با هر انگیزه ای که میخواهد باشد، مشکل شما را حل کرده است، این برای شما اهمیت دارد. اما وقتی معیار مکتبی و انگیزه برای شما اهمیت دارد، باید ببیند بپسندید که او این کمک را به چه منظوری به شما می کند. آیا این همان آدمی است که بطور مثال از دربار آمده و برای انگیزه های خودش بشما پول میدهد، تا شما را از بحران مالی دز آورد؟ درست است که عمل او در حال حاضر برای شما سودمند است اما انگیزه او اینست که فردا ترا در اختیار خویش قرار دهد ما باید انگیزه عمل او را بدانیم. بطور مثال مشکلی که برای مرحوم خلیل ملکی و دوستانش در جریان نیروی سوم پیش آمد، آنها روزنامه منتشر می کردند، عده ای بعنوان تاجر قصد کمک مالی به آنها کردند، بحث در داخل مطرح شد که آیا این کمک را باید پذیرفت یا نباید پذیرفت، چون او تاجر است و این کمک را میکند. شاید هم تشخیص داده شد که به تشویق دربار اینکار را انجام میدهد. یک نظر این بود که ما این کمک را می پذیریم، ما کاری به انگیزه آن نداریم، ما این پول را در جهت انگیزه های خودمان بکار می بریم، ما مطمئن هستیم که راهمان درست است، چه اشکالی دارد که این پول را بگیریم و در جهت انگیزه های خودمان بکار ببریم و بعضی می گفتند نه اینجا ساده اندیشی و برخورد ساده و سطحی نمی تواند مسئله را حل کند، اگر بخواهیم ساده برخورد کنیم، و به حق بودن

خود اطمینان کنیم ، و اشکالی در دریافت کمک از دشمن نبینیم ، به ساده اندیشی مرتکب شده ایم . اما وقتی مکتبی بیاندیشیم ، مسئله دشواری می شود . چه باید کرد ؟ آنوقت بلافاصله نمیشود تصمیم گرفت . اما متأسفانه اغلب مسأله آنچنان عادت کرده و تربیت شده ایم ، که به مسائل ساده بیاندیشیم و ساده انتخاب کنیم و ساده قضاوت کنیم . براحتی در برخورد با هر مسئله ، برجسب حق و باطل ، خوب و بد ، دشمن و دوست ، بزنیم و خیال خودمان را راحت کنیم . در حالیکه همیشه اینطور نیست ، و اگر چنین بود ، انتخاب انسان کیسه زمینهء تکامل اوست ، همنی پیدا نمیکرد . چرا که میتوانستیم با یک انتخاب ساده کارمان را فیصله بدهیم . دشواری انتخاب ، آنجائی که به تکامل انسان منجر شود بخاطر پیچیدگی آن است ، که شما باید دربارهء آن فکر کنید ، انرژی صرف کنید ، تلاش کنید ، بر بسیاری از امیال خود فائق شوید ، بر بسیاری از انگیزه های خود مسلط شوید ، بسیاری لذتها و خواستها را زیر پا بگذارید ، رنج ببرید و انتخاب کنید و تصمیم بگیرید ، این سازنده است . " خلق الانسان فی کبر " ، انسان را در رنج آفرید ، مقصودش این است که این انتخاب انسان انتخاب انسانی اش که تکامل بخش است ، با رنج توأم است ، با جهاد توأم است ، باید زحمت را پذیرفت ، دشواری و رنج را استقبال کرد . اگر همهء انتخابها حیوانی و ساده بود ، که با اولین برخورد و با اولین احساس تمایل ، تشخیص بدهیم و انتخاب کنیم ، با حیوانها فرقی نداشتیم . حیوانها غریزی انتخاب میکنند ، ما هم فر بزی ، منتهی هر لحظه آن تمایلی که آسان است عامل انتخابش میشود ، امروز سودجویی و نفع پرستی ، فردا لذت و شهوترانی و قدرت ، هر لحظه و هر چند صباحی از عمر ، ممکن است یکی از انگیزه ها بر ما مسلط شود ، و ما هم همان را تبعیت کنیم ، این بسیار آسان است و دشواری ندارد ، اما علی (ع) میفرماید *ولو ان الباطل خلف من مزاج الحق له . . .*

بلی ، اگر باطل درپوشش حق زندانی نبود ، اگر باطل حق ممزوج نبود ، و باطل میتوانست خودش را از حق جدا کند ، برای کسانیکه دنبال حق هستند

شناخت حق دشوار نبود، سختی انتخاب و تعیین و تشخیص حق از باطل یعنی اینکه غالباً " ایندو در هم ادغام می‌شوند و در هم دخالت می‌کنند. ممزوج و مخلوط میشوند. ولو ان الحق خلف من نفس الباطل ان قطعت انه ... و اگر حق از زندان باطل آزاد میگشت، از لباس باطل خود را رها مینمود و مستقل جلوه گر میشد، بدون تردید زبان دشمنان و معاندین علیه حق، قطع میشد. اینکه حق بهر حال در بسیاری از روابط اجتماعی با باطل، مخلوط میشود، پیچیدگی شرایط است. دشمنان نیز میتوانند با لباس باطل، در یک مقطعی از زمان حق را پوشانده و بر آن بتازند، و آنرا محکوم کنند. چون لباس حق در آن زمان با لباس باطل هماهنگی دارد. این نیست که حق همیشه با لباس واقعی خودش جلوه گر باشد، اگر این بود که انتخاب دشوار نبود. حق با باطل مخلوط میشود. در پوشش حق ظاهر میشود، و تشخیص آنها از یکدیگر برای ما دشوار میشود، که آیا حق است یا باطل که با پوسته دروغین حق ظاهر شده است، و برعکس بتوانیم حق را در پوشش باطل بشناسیم. و لکن ...

اما متأسفانه اینطور نیست، پاره ای و بخشی از حق و بخشی از باطل غالباً " ممزوج میشوند. چگونه میتوان اینها را از هم جدا کرد؟ معیار کدام است؟ آیا همه موفق میشوند که در شرایط پیچیده اجتماعی، آنجا که حق است آنرا تشخیص داده و آنچه باطل است دور بریزند؟ نه، همه موفق نمی‌شوند، *مننا علی شیطان علی اولیوئنه*، اینجا کسانی که بر آنها، و سوسه‌های شیطانی، خصلت‌ها و انگیزه‌های نفسانی تسلط دارد، آنهائیکه اولیاء و دوستان و لشکریان شیطان هستند، در انتخابشان موفق نمیشوند، آنها شکست می‌خورند و نمیتوانند حق را در زیر باطل بشناسند، یا باطل را در پوشش حق تشخیص دهند. اینجا مسئله خصلتهاست، چرا که آنچه در برابر همه ما قرار می‌گیرد، یک واقعیت است، ما در مقابل یک واقعیت واحد قرار می‌گیریم، با همه پیچیدگی که این واقعیت دارد، حال اینکه کدام یک موفق شویم تشخیص صحیح بدهیم، و حقیقت را آنگونه که هست، در میان تار و پود بهم پیچیده بیرون

بیرون کشیم، این بستگی به خصلتها و وابستگی، و انگیزه‌هایمان دارد، دنبال منافع شخصی و سودجویی‌ها هستیم، یا انگیزه‌های الهی داریم. چشم حقیقت بین ما باز است، و *ینظروالذین من الله حسنی تنهاکسانی* پیروز میشوند که لطف خدا شامل حال آنهاست و آنها عاری از خصلتها می‌باشند، آزادمی- اندیشند.

مسئله دومی که ما باید در برخورد با مسائل سیاسی در نظر بگیریم این است که حقیقت را فدای مصلحت نکرده و در پای مصلحت قربانی نکنیم. بعضی از این شعار واقعی و اصیل نیز، برداشت نادرست دارند. وقتی می‌گوئیم حقیقت در همه جا بالاتر از مصالح است، باید منظور خود را از مصلحت بیان کنیم. آیا حقیقت و مصلحت همیشه در برابر هم هستند و ضدیت دارند؟ آیا تمام مصلحتها ضد حقیقت می‌باشند یا خیر؟ کدام مصلحت باید در برابر حقیقت و در آستان آن قربانی شود؟ می‌گوئیم مصلحتی که برخاسته از حقیقتی نیست. مصلحتی که برخاسته از اصول نیست. اگر ما حقایق را مطلق کنیم و همه مصالح را نیز در برابرش قربانی کنیم، ما جزمی می‌شویم، و باید بر روی اعمال همه بزرگان و انبیاء نیز خط بطلان بکشیم. چون در یک برخورد ظاهری و روبنایی بسیاری اعمال انبیاء و ائمه را باید خلاف از اصول بدانیم، خلاف حقیقت و مصلحت گرایانه تلقی کنیم. وقتی پیامبر اسلام در حدیبیه با دشمنان اسلام صلح برقرار میکند، پیمانی را امضاء میکند، ظاهراً "بسیاری از حقایق را فدای مصلحت میکند. پیامبر در آنجا حاضر نمیشود که نام خدا را بر بالای نامه، که انگیزه اساسی حرکت است و هر حرکت ما با نام خداست، بنویسد، قبول میکند که این نام را ننویسد، بخاطر مصلحت انقلاب. کسانی بودند که در برابر این قربانی کردن حقیقت در برابر مصلحت ایراد می‌گرفتند پیامبر حاضر نمیشود که حقیقت رسالت خودش را، که رسول خداست، بر روی صفحه کاغذ نیاورد و حرف دشمنان را بپذیرد و بنویسد محمد پسر عبدالله، پیامبر حاضر نمیشود یک اصل اساسی که ایمان معیار دوست و دشمن است، و فرد

در پناه حزب الله و در پناه مصونیت مسلمانان هست را ، زیر پا بگذارد و فرار و ماده ای را امضاء کند که بموجب آن اگر مسلمانی از مکه ، از میان دشمنان فرار کرد و به جبهه اسلام پناه آورد ، مسلمانها موظف هستند که او را به جبهه دشمن برگردانند ، و به دشمن تحویل دهند . بسیاری از مسلمانهای سطحی - نگر ، برافروخته و برآشفته و به پیامبر اعتراض کردند که چگونه حقیقتی و اصلی را زیر پا می گذارد ، شرایط آسان نیست ، تشخیص دشوار است ، من و شما هم اگر بودیم به احتمال ۹۰٪ ایراد می گرفتیم . ایراد می گرفتیم که چرا گروهی خلافت را همچون گوئی می ربایند ، و علی که خلافت را حق مسلم خود میداند در این رابطه و معیار ، انتخاب را غیر اصولی می شناسد . چه باید انجام دهد برای علی انتخاب آسان نیست ، شرایط خیلی پیچیده و دشوار است و باید آنرا درک کند . بعد از آنهم خلفائی می آیند ، خلیفه اول و خلیفه دوم ، و خلیفه سوم ، و هر کدام موضع گیریهای و مصلحتهای و حقایقی و اصولی که باید در میان چنین پیچیدگی هائی علی انتخاب کنند . کار آسان نیست . وقتی علی ناچار می شود ، بیعت کند ، آیا باید بپذیریم علی از سر ترس بیعت کرد . اصول را زیر پا گذاشت ، مصلحت گزائی کرد ، مصلحت گزائی شخصی کرد ، یا مصلحت گزائی اصولی کرد ، اینجاست که باید بین دو نوع مصلحت تفاوت بگذاریم . پیغمبر مصلحت گزائی اصولی می کند ، یا مصلحت گزائی غیر اصولی ، در غیر این صورت ما نمیتوانیم تشخیص بدهیم ، کار پیامبر و علی درست بوده یا غلط بوده ، چون بهر حال مصلحت گزائی کرده است . اما کدام مصلحت گزائی باطل و مردود است .

اینجاست که ما به یک ضرورت دیگر می رسیم . آن اصل این است که ما باید اوضاع و احوال و وقایع و حوادث را بطور مقطعی و در یک لحظه کوتاه زمانی نبینیم و با آنها مقطعی برخورد نکنیم . چون نمی توانیم مصلحت اصولی و مصلحت غیر اصولی را تشخیص بدهیم . وقتی شما به یک حادثه ای که در برابر آن قرار گرفته اید ، در همان مقطعی نگاه کنید ، و صحت و سقم آنرا خواهید

تشخیص درستی با نادرستی آن بسیار دشوار است. راهی جز این نیست که ما این واقعه را در بستر زمان و در بستر تاریخ، و در یک روند طولانی مطالعه کنیم، که به اصطلاح امروز آنرا پیروسه ای می گویند. یعنی در جریان تاریخ بنگریم. گذشته را با حال و آینده پیوند دهیم. این تنها راه موفق شدن، در گشودن این معضلات اجتماعی است. و تشخیص صحیح حق از باطل و مصلحت اصولی از مصلحت غیر اصولی، غیر از این راهی ندارد. و اگر ما غالباً "شکست میخوریم"، برای این است که در برابر یک حادثه بلافاصله جدا از گذشته اش و بدون در نظر گرفتن آینده اش، و تحولاتی که در بطن خودش دارد، روی آن قضاوت می کنیم. این درست بود، این غلط بود. این دوست است، این دشمن است. این چند اصل را باید در نظر بگیریم و دقیقاً رعایت کنیم و معیار برخورد با مسائل سیاسی، اگر بدون رعایت این اصول باشد، بدون شک با گمراهی همراه است. حال با توجه به این اصول است که باید اوضاع و احوالی که بر ما میگذرد، و انقلاب ایران و شرایطی که در این روزها در جریان و مسیرش هستیم ارزیابی کنیم. بینش تاریخی و دید تاریخی یکی از ضرورت‌هایی است که هر روشنفکر متعهدی که میخواهد مسئولانه با مسائل برخورد کند، باید بدست بیاورد. تاریخچه گروهها، شخصیتها را مطالعه کنید، علت انحرافشان، علت شکستشان، رسیدن به بن بستهایشان را عمدتاً، بعنوان یک عامل اساسی، در فقدان بینش تاریخی خواهید یافت. یک گروه هست که مسائل مکتبی را خوب طرح میکند، یعنی حتی شناخت مکتبی درست هم کافی نیست. این که ما اصول مکتب را بترتیب ارائه بدهیم و مبانی قرآنی اش را نیز ارائه کنیم، مبانی مکتبی اش را عرضه کنیم، این کافی نیست، و به تنهایی نمیتواند ما را در کار سیاسی اجتماعی، و در مبارزه و در زندگی، موفق کند. برای اینکه بتوان مکتب و اصول را صحیح بکار برد باید دید تاریخی داشت. یعنی جهان بینی شما باید جهان بینی پویا باشد. نه مقطعی، نه جزئی. اگر ما مسائل را جزء جزء نگاه کنیم، این شناخت غلطی است، شناخت از جزء ما را به گمراهی میکشاند. ما

باید کل واقعیت را با رهنمود مکتب بشناسیم و آنرا راهنمای عمل و شناخت خویش قرار بدهیم. اگر من بخواهم تک تک وقایع را جداگانه شناسائی کنم، و بعد جمع بندی نهائی را بعمل آورم، این بی نتیجه است. باید تصویر کلی و قانون مندی کلی حرکت اجتماعی را داشته باشم و با رهنمود آن قانونمندی کلی و آن دید کلی از تحول، از گذشته بحال و این شدن دائمی، با آن جزئیات برخورد کنم. تا موقعیت هر جزئی را در آن کل دقیقاً "تشخیص بدهم. آنوقت ممکن است بتوان یک حادثه را که ظاهراً "با معیارهای مقطعی یک حادثه" سوء است، در ارتباط با کل، به صحت آن پی ببرم، و دریابم که صحیح بوده است. مثلاً "اینکه شما وارد یک کارخانه بشوید، و یکی از اجزاء آنرا مشاهده کنید، اما نتوانید رابطه اش را خوب با کل کارخانه تشخیص دهید، آن عمل ممکن است برایتان بیهوده جلوه کند، مثلاً "فرض کنید، چیزی را نابود می کند، می شکند، تا زمانیکه مجموعه عملکرد این کارخانه را از ابتدائی که عناصر وارد آن میشوند، تا محصولی که صادر میکند و سودی که دارد، ندانیم، نخواهیم دانست که آن عمل منفرد، در آنجا درست بوده است یا غلط. انقلاب ایران، یا آنچه که در ایران می گذرد، باید در روند تاریخی اش مطالعه شود، و الا در برخورد با حوادث جزئی و پراکنده قضاوت های غلطی انجام می دهیم، همچنان که تاکنون کرده ایم و کرده اند.

انقلاب ایران را باید در پروسه تاریخی اش نگاه کنیم، همان طوری که انقلاب پیامبر اسلام را نیز در پروسه تاریخی نگاه میکردیم و تنها با آن نگرش است که بسیاری از اعمالی که ظاهراً "بنظر ما مکتبی نمی آید، و آنها را در رفتار و کردار و خط مشی های پیامبر و ائمه می بینیم، مکتبی خواهد شد. اینکسه پیغمبر صلحش درست بود بخاطر این است که او تاریخی نگاه میکرد. اودر صلح حدیبیه پیروزی مکه را می دید. علی در سکوت در برابر سقینه و انتخابهای آنجا، و در برابر خلفای نخستین، تداوم حرکت تاریخی مکتب را می دید. و حسین نیز و اسایر ائمه هم. در حالیکه هیچیک از این اعمال در مقطع خاص

خودش و جدا از آینده اش قابل تبیین و توجیه نیستند ، و بسادگی میتوان همه آنها را محکوم کرد . پیامبر اسلام چسرا به انقلابیون بعد از انقلاب غنائم بیشتری میداد ، این قابل توجیه نیست ، چرا آنها را بخشود و آزاد کرد و گفت : " انتم الطلقاء " ، قابل توجیه نیست . آن مصلحتی که پیامبر در آنجا تشخیص داد ، مصلحت حفظ نهضت اسلام و کیان سیاسی اسلام بود ، که این شاید برای بسیاری قابل قبول نبود ، قابل قبول نبود که اصول را فدای مصالح سیاسی ببینند ، ولی او آینده نگر بود ، که اگر این نهضت وجود نداشته باشد ، در ظرف این نهضت هم مکتبی پرورش نخواهد یافت ، و اگر مکتبی باید در تاریخ رشد کند ، ظرفش را نیز باید داشته باشد . این حرکت و جریان باید باقی بماند ، قرآن نابود نشود ، این مکتب باشد ، این انسانهای پیشناز ساخته شوند . اگر همه آنها نابود شوند ، اگر پیام پیامبر دفن بشود ، و قرآن از بین برود ، کجا این حرکت میتواند دوام داشته باشد . پس پیامبر در برابر این مسئله که تمام امور جزئی باید صد درصد مکتبی عمل کنند ، و تو فرد را بشرطی می پذیرم که صد درصد مومن باشی ، نه مسلم ، پافشاری می کرد ، در آن صورت اساس نهضت و اصل جریان را فدا و قربانی کرده بود ، او آینده را نگاه میکرد . میدانند که امروز نمیتواند تمامی افراد عرب را بیک مومن واقعی بدل کند ، و نمیتواند تمام یاران و دوستانی را که انتخاب میکند ، همه مومن واقعی باشند . او میخواهد این نهضت و جریان تحکیم بخشد ، و دشمن را که با موجودیت نهضت تعارض دارد ، شکست دهد . بدین ترتیب ، اینجا دو مصلحت در برابر هم قرار گرفته اند ، یکی موجودیت یک جریان انقلابی و تکاملی و دومی محتوی آن .

امروز ما در برابر چنین وضعیت دشواری قرار گرفته ایم و پیچیدگی شرایط و سردرگمی و سرشکستگی بسیاری از جوانان بخاطر همین در هم شدن است . اکنون این سؤال مطرح است که ، آیا انقلاب ایران هم مثل انقلاب دوران پیامبر بطور کلی یک انقلاب تکاملی هست یا نیست ؟ این حادثه ای که اتفاق افتاده

است، مجموعاً "در مسیر آزاد کردن جامعه و ملت ما، و در مسیر سرکوب کردن دشمنان حق و دشمنان انسانیت و آزادی و عدالت قرار دارد یا نه؟ آیا این یک حرکت ضد شرک و ضد ستمگری میباشد یا خیر؟ اگر حرکت باطلی است و بر ضد الله و بر ضد انسانها، و بر ضد آزادی و عدالت، موظفیم که آنرا رد کنیم و با آن مبارزه کرده و خط بطلان بر آن بکشیم. و اگر این حرکت در مسیر آزادی انسانها و جامعه‌ها، در مسیر الله، گام برداشته و تحول ایجاد کرده است آنگاه باید بآن بعنوان جریانی که بسوی تکامل حرکت میکند، نگاه کنیم و به آن اصالت بدهیم. ابتدا باید این امر را مشخص کنیم و برای این کار احتیاج به بینش تاریخی داریم. ما باید با توجه به گذشته جامعه، و مسیر تحولی اجتماعات و صیوروت جامعه، به ارزیابی این جریان بپردازیم، و ببینیم که آیا این تحول، ملت ما را هوشیارتر، آزادتر، آگاه‌تر، و تواناتر برای حاکمیت بر سر نوشتش کرده است یا خیر؟ آیا توانسته است مدافع راه تکامل، و آزادی انسان و جامعه انسانی را در جامعه ما بردارد و در هم بشکند؟ اگر در تشخیص تاریخی خود دریا بیم که، کل این حرکت انقلابی، در مسیر آزادی جامعه و انسانهاست و در مسیر الله میباشد، و انگیزه‌های ملت، در این راه و در این مبارزه، خدا بوده و هست، در این صورت باید این جریان را تکاملی و صحیح بدانیم. این جریان، این "نهضت"، این جنبش و "حرکت"، تکاملی و صحیح بوده است، نه یک "نظام" اجتماعی، بلکه یک "حرکت" است. یک فرقی باید بین نظام اجتماعی، و حرکت و نهضت بگذاریم، انقلاب. ملت ما، آیا یک نهضت نیست؟ بله، ما به این حرکت انقلابی و اسلامی، اصالت میدهیم و آنرا در مسیر الله و در مسیر تکامل جامعه ایران می‌دانیم.

عده‌ای با استناد به نهادها و نظام اجتماعی که بعد از ۲۲ بهمن نیز همچنان باقی است، منکر جوهر مکتبی انقلاب شدند. این خطای آنها، در تشخیص نهضت از نظام بوده است، بهمین جهت اشتباه کرده‌اند. منکر مکتبی بودن انقلاب میشوند، و دلیل هم می‌آورند که کدام بخش از جامعه

مکتبی شده است ؟ ! مناسبات اقتصادی مکتبی شده ؟ نه ، مناسبات سیاسی مکتبی است ؟ نه . ادارات ما مکتبی است ؟ خیر . پیشتازان مکتبی هستند ؟ خیر . پس به استناد این دلائل این انقلاب مکتبی نیست . این اشتباه مخلوط کردن " نهضت و جنبش " با " نظام " است . ما هنوز یک جنبش داریم . آنچه را که (علی (ع) از آن دفاع میکند ، نهضت ، حرکت و جنبش است ، آنچه را که پیغمبر بدفاع از آن میپردازد ، انقلاب است ، نه نظام ، علی مصلحت جنبش را بالاتر از هر چیزی می بیند . حرکتی که فرهنگ انقلابی ، قرآن ، و مکتب رادر درون خویش و در ظرف خویش دارد ، و باید انسانها را در جریان خودش بسازد و تغییر بدهد . از این رو ما این جنبش را دارای جوهر مکتبی میدانیم . چرا که انگیزه های مردم خدائی است . مردم بدنبال حکومت اسلامی ، و جامعه برادرانه و عادلانه و قسط اسلامی هستند ، بدنبال حاکمیت الله میباشند ، مردم خواستار نابودی تمام مناسبات شرک ، ستمگرانه و طبقاتی هستند ، خواستارند تا هیچ انگیزه ای ، جز انگیزه های الهی حاکم نباشد . بهمین دلیل است که تا کنون مردم تسلیم نظام اجتماعی کنونی نشده و آنرا قبول نکرده اند . حال ما باید در مقابل این حرکت چگونه موضع گیری کنیم ؟ یک مسئله دیگر ، در این جا مطرح است و باید آنرا در نظر داشته باشیم ، و آن اینکه یک نهضت در جریان تحولش بیک نظام اجتماعی همیشه بطور صد درصد میتواند موفق باشد یا خیر ؟ بنظر ما خیر . علت آنهم سنت تاریخی است . همانطور که نهضت انقلابی اسلام نیز نتوانست یک جامعه توحیدی ناب و کامل ایجاد کند ، و موفق نشد ، جامعه را بطور صد درصد با فرهنگ انقلابی و اسلامی و قرآن وحدت بخشد اکنون چگونه متوقع هستند و هستیم که این نهضت انقلابی اسلامی بتواند بین نظام اجتماعی و فرهنگ انقلابی ، در همین مقطع زمانی وحدت کامل بوجود آورد . اگر چنین باشد ، مسئله غیبت منتفی است ، پس ما چگونه انتظار غیبت را داریم ، همه چیز را باید امروز بدست آوریم .

ما در جریان یک تحول تکاملی هستیم ، و در مسیر یک جنبش بسوی

ایده‌آل‌هایمان گام بر میداریم، و نباید معیار قضاوت ما دربارهٔ نهضت، نظام اجتماعی باشد. البته ارزشیابی این نظام باید براساس مکتب صورت بگیرد، برای تعیین میزان انطباق قوانین که وضع و پیاده میشود با مکتب، باید نظام را با معیارهای مکتب مورد سنجش قرار داد، و به همان میزان به آن ارجح‌گذاشت حال، اینکه در این مقطع زمانی چه مقدار از این اصول را میتوانیم پیاده کنیم؟ بستگی به شرایط عینی و ذهنی جامعه دارد. بستگی باین دارد که چه مقدار توده‌ها - که سازندهٔ جامعه هستند - و شخصیت‌هایی که حکومت را به دست میگیرند مکتبی باشند. این بستگی به این واقعیت تاریخی دارد و از دست ما خارج است. جایگزینی را آنطور که قرآن وعده می‌دهد و آنرا برای متقین و صالحان و مستضعفین با تقوی میداند، ما با معجزه نمیتوانیم تغییر دهیم، و زمان آنرا بمیل خویش عوض کنیم. این یک واقعیت عینی است، وقتی توده‌ها با اصولشان وحدت ندارند، ما نمیتوانیم یک نظام صد درصد مکتبی داشته باشیم. در زمان پیامبر و علی هم مردم این وحدت را نداشتند، و لذا امکان پذیر نبود که حکومت علی در ابتدا بوجود بیاید، و حتی حکومتش وقتی تشکیل شد، باز هم دوام نیاورد. این نفی اصالت نهضت اسلام نیست، این یک واقعیت عینی اجتماعی است، و باید بتدریج صورت پذیرد، و در طول تاریخ رشد کند. ما اگر توده‌ها را در نظر بگیریم، و به کادرسازی و ساختن پیشتاز نپردازیم، نباید توقع داشته باشیم فرهنگ بلافاصله پیاده شود.

انقلاب ایران نیز تا بع همین سنت است، جنبشی بوجود آمده، و می-خواهد در مسیر مکتب حرکت کند اما آن مقدار میتواند تحقق عینی داشته باشد که شرایط عینی و ذهنی اجازه میدهد، و بیش از آن توان نخواهد داشت. در اینجا است که مسئولیت ما روشن میشود، و عمق آن آشکار میگردد، هراندازه در گسترش این زمینه‌های ذهنی و در ساختن انسانهای مکتبی موفق شویم بیشتر میتوانیم بین جامعه و نظام، با اصول ایدئولوژی‌مان وحدت برقرار کنیم. مسئولیت ما و مسیر تلاش و حرکت اجتماعی ما روشن میشود. اکنون نهضت

اسلامی مطرح است ، ما باید بدانیم دوستان و دشمنان نهضت کیستند . ما باید از جنبش دفاع کنیم ، ما مدافع یک نظام نیستیم ، مدافع موجودیت یک حرکت هستیم که ، دشمنان اساسی و اصلی آن با موجودیت انقلاب در حال جنگ و مبارزه اند . این راجعی افراد و نیروها درک نکردند که امریکا با موجودیت انقلاب ایران مخالف است . بسیاری از مزدوران رژیم ، مزدوران سسـاواک ، فرماندهان ارتش ، فراریان رژیم ، بختیارها ، اویسی ها ، پالیزبانها ، . . . اینها در حال توطئه هستند و با موجودیت نهضت اسلامی مخالفت دارند و با آن می جنگند . در حال حاضر ، هنوز شما در غرب ایران ، تمام این عوامل مزدور را در جنگ با انقلاب ایران می بینید ، بسیج جهانی امپریالیسم را در مقابل انقلاب ایران می بینید . این تلاش علیه نظام موجود و کنونی که داریم نیست ، علیه نهضت اسلامی است . به بلندگوهای دشمن گوش فرا دهید ، این همه رادیوهائی که بوجد آورده اند ، و شبانه روز در حال تبلیغ هستند و حتی گفته میشود ماهواره هائی نیز ترتیب میدهند ، تا بتوانند تصویر تلویزیونی نیز بفرستند ، روز بروز بر دامنهٔ تبلیغاتشان افزوده میشود . حال ما که در برابرین توطئه ها قرار گرفتیم ، مصلحت اساسی و بزرگمان چیست؟ دفاع کردن از موجودیت نهضت اصلی است یا ، دفاع از تمام ضوابط مکتب و در رابطه با نظام ، اگر دومی را اصلی بگیریم همان ایرادها را که به پیامبر می گرفتند ، خواهیم گرفت ، علی حتی در زمان عثمان که انحرافات زیاد شده ، بخودش اجازه نمیدهد در برابر تبعید ابوذر ، این انقلابی اصیل ، این یار صمیمی پیامبر ، این صحابی بزرگ ، اعتراض کند . آرام و مخفیانه به بدرقه اش میرود و وقتی مروان حکم جلویش را می گیرد ، علی تازیانه اش را براسب او زده و او را کنار می زند . حتی وقتی خلیفه او را احضار میکند ، و می گوید تو دستور خلافت را اجرا نکردی و نقض کردی ، خلیفه دستور داده بود که هیچکس نباید ابوذر را بدرقه کند ، و تو این دستور حکومت را نقض کردی ، علی میگوید : من دستور ترا نقض نکردم ، کسیرا که در راه من بود کنار زدم . علی با عثمان نیز اینطور برخورد

می‌کند. بعد هم که او می‌گوید مگر من نگفتم بدرقه نروید، علی می‌گوید: درست است، اما من ملزم نیستم که هر دستور خلاف اصولی را نیز اجرا کنم. اینجا دیگر نقض اصول برای علی غیر از مصلحت گزائی است، بدرقه را می‌رو د اما در مقابل عثمان قیام نمی‌کند، چرا که دستور عثمان برای عدم بدرقه‌ابوذر اصولی نبود، و علی آنرا اجرا نمی‌کند، حتی قصاصش را می‌پذیرد، یعنی وقتی می‌گویند چرا به اسب مروان زدی، می‌گوید، بی‌ایید قصاص کنید، اونیز به اسب من بزند، یعنی علی مقررات را نیز اجرا می‌کند. این کار، بسیار دشوار است، بیخود نبود که علی رنج میبرد و سر به بیابانها می‌گذاشت، سر در چاه فرو می‌کرد و فریاد می‌کشید. چون علی در شرایط پیچیده و دشوار می‌خواهد مکتبی عمل کند، پس دائما "باید فکر کند، رنج ببرد تا بفهمد مصلحت اساسی انقلاب کدام است، کدام تصمیم درست است، چه باید انجام دهد. بسیار سخت است برای مقاومت در مقابل این مشکل سهمگین استقامت کوه لازم است تا آدم نلرزد و دچار اضطراب نگردد.

پس اکنون که موجودیت انقلاب ایران در خطر است، دشمن اصلی انقلاب ایران امریکا است، مزدوران ساواک می‌باشند. در مقابل در درون هر نهضتی، جریانات مخالف مکتب نیز وجود دارند، جریاناتی که برخلاف اصول حرکت می‌کنند، همچنانکه در جریان انقلاب اسلام نیز بود، بسیاری از جریانات بودند که با ضوابط پیامبر و مکتب هماهنگی نداشتند، با اینها چگونه باید برخورد کرد؟ علی باید چگونه برخوردی با سقیفه و خلفاء داشته باشد؟ با دشمنان اسلام، با مرتد‌ها، با آنهائیکه می‌خواهد نظام شرک را حاکم کنند، با امپراطوری ایران و روم که در کمین نابود کردن انقلاب اسلام هستند، پیامبر باید چه رفتاری داشته باشد؟ کدام تضاد را باید عمده کند؟ علی باید تضاد داخلی با جریانات انحرافی چون خلفاء را، که دنبال جاه و مقام خویش هستند، و با انقلابیون بعد از انقلاب، با سازشکاران عمده کند، یا با کسی که اساس حاکمیت انقلابی اسلامی را نفی می‌کند. علی دومی را عمده می‌کند

امروز نیز ما چاره ای جز این نداریم که تضاد خود را با دشمنی عمده کنیم که با موجودیت نهضت مخالفت دارد. نباید تضاد را با جریانات داخلی عمده کنیم. اما آیا این به معنای آن است که باید در مقابل جریانات داخلی سکوت کنیم؟ جریانات داخلی آنهایی هستند که اسلام را پذیرفته اند و نهضت اسلامی را قبول کرده اند، برخلاف ضد انقلاب - که با کل حرکت انقلاب مخالف است و می خواهد نابودش کند - جریانات انقلابی یا فرصت طلبانه یا انحرافی و سازشکارانه آنهایی هستند که نهضت را پذیرفته اند و در صدد آنند که هدفهایشان را در مسیر نهضت بدست آورده و تحقق بخشند. این دورا باید از هم جدا کرد. پیغمبر میدانند که طلقاء مسلمان شده اند و نهضت را پذیرفته اند که مقامشان و غنیمتشان را در این راه بدست آورند. و این تفاوت دارد با کسی که در صدد نابودی کل نهضت است. تا زمانیکه آن دشمن وجود دارد با دیگری نمیتوان جنگ خصمانه کرد و تضاد را عمده نمود. زیرا که آن دشمن اصلی نهضت را قبول ندارد و این دیگری نهضت را پذیرفته و می خواهد منافع خویش را در جریان نهضت تامین کند. به قدرت و ثروت برسد. ما نیز چنین کردیم. با این یکی نیز برخورد نمودیم. اما تضادمان را با دشمنی که با موجودیت انقلاب تعارض داشت، عمده کردیم. و با جریانات داخلی برخورد خصمانه ننمودیم. گروهها از نظر برخورد در این موضع متفاوت بودند. بعضی گروهها تضاد داخلی را عمده کردند، علیرغم آنکه در شعار و ظاهر امپریالیسم را تضاد اصلی میدانستند، اما در عمل تضادشان را با کل جریان عمده نمودند، و با آن در افتادند. آنهایی که دشمن را امپریالیسم میدانستند اما دست به اسلحه بردند عملاً "تضادشان را با موجودیت انقلاب و با نهضت اسلامی عمده کردند و این عملشان خدمت به امپریالیسم بود. گروههایی که در کردستان دست به اسلحه بردند و دوش به دوش مزدوران پالیزیان و بعث عراق علیه موجودیت انقلاب ایران مبارزه کردند، با وجودیکه در شعار تضادشان با امپریالیسم عمده بود در عمل تضاد خود را با انقلاب عمده و در ضدیت با اساس انقلاب همدوش

ضد انقلاب شدند. ما آنروز در تحلیل خود راجع به کردستان دو دسته را بر شمردیم و از هم جدا کردیم: یک عده ضد انقلاب، ساواکی، افسرهای فراری، مزدوران رژیم، مزدوران سیا و فئودالها و دسته دیگر فرصت طلبان، چپ‌های فرصت طلب که نامشان را مارکسیست‌های فرصت طلب گذاشتیم. اینها بخاطر حاکم شدن بر ایران و جایگزینی در کنار ضد انقلاب قرار گرفتند. همان‌روزها در دانشگاه برادران و خواهران ما را زیر سؤال کشیدند و برجسب راست روی زدند که چرا مارکسیست‌ها و چریک‌های فدائی را فرصت طلب شمردیم اما دیدیم امروز بخشی از سازمان چریک‌های فدائی آنهایی را که ما چپ فرصت طلب گفتیم، چپ خائن میگویند. بنا براین تمام کسانی که مستقیم و غیر مستقیم عملکردشان با هر دلیل و انگیزه‌ای بر ضد موجودیت نهضت انقلابی اسلام بود گرکنار ضد انقلاب صف بستند. کسان دیگری هم که دست به اسلحه‌نبردند عملکردشان می‌توانست به نفع ضد انقلاب باشد، کما اینکه بود. جریانی که مستقیماً "در خدمت ضد انقلاب بود و در کنار آن قرار گرفت فئودالها بودند، که از ابتدا چه در سیستان و بلوچستان و چه در کردستان و خوزستان و ترکمن صحرا به جریانات ضد انقلابی کمک کردند. کسانی هم که بنحوی از انحاء در کنار فئودالها قرار گرفتند و آنها را یاری نمودند غیر مستقیم عملشان بسود ضد انقلاب تمام شد. وقتی ضد انقلاب مشخص باشد هر جریانی که عملش مستقیم و غیرمستقیم به تقویت آن کمک کند با هر انگیزه و شعاری که باشد بنفع ضد انقلاب و به ضرر انقلاب است. اگر لیبرالها را که نوعی سازشکاری با امپریالیسم را توصیه می‌کردند و شیوه‌های سیاسی را پیش می‌گرفتند، عملکردشان را غیر مستقیم به نفع جریانات ضد انقلابی خواندیم و انتقاد و افشا نمودیم، به این خاطر بود. از این جا نتیجه می‌گیریم، که منظور از این سخن، که باید همه فریادها، قلم‌ها، و تفنگ‌ها به روی ضد انقلاب باشد، معنایش این نیست که در برابر تمام جریانات داخلی سکوت کنیم. اصولاً "دو نوع برخورد وجود دارد، یکی خصمانه و قهرآمیز که باید با دشمن اصلی این چنین برخورد نمود

و دیگری انتقادی و افشاگرانه که باید با کسانی که عملکردشان غیر مستقیم بنفع ضد انقلاب تمام میشود، این طور برخورد نمود. و ما این جریانات را از ابتدا مورد انتقاد و حمله قرار دادیم. این جریان ناچاراً در بسیاری از توطئه ها خود را نشان داده نمونه برجسته اش، در جریان توطئه تبریز و در اشکسال خفیف تر آن بصورت حمایت از فتودالها و سرمایه داران و حمایت از مناسبات کهنه استبدادی حاکم بر جامعه ما بود. یعنی با حمایت و کمک به نگهداری آن جریان عملاً "به ضد انقلاب کمک نمود و سنگ در راه انقلاب انداخت. بدین ترتیب ما ارتجاع را چه در صورت شرکت مستقیمش در توطئه بر ضد انقلاب محکوم کردیم و چه بصورت عملکردهایی که با کند کردن جریان انقلاب از طریق حمایت از جریانات وابسته سرمایه داری، مالکیتهای فتودالی عمل می نمود، محکوم و افشا نمودیم و همچنین کسانی را که فرصت طلبانه و برای کسب مقام و موقعیت و پول و ثروت و بعد از انقلاب، انقلابی شده بودند و قصد نفوذ در همه جا را داشتند، تضاد عمده نگرفتیم، چرا که بهر حال خودشان را مدافع نهضت قلمداد میکردند و میکنند و از موجودیت نهضت دفاع میکنند، اسلام را قبول کرده و جمهوری اسلامی را پذیرفته اند. ما با اینها نباید مثل مزدوران- امریکائی و ساواکی برخورد کنیم، ولی اینها را نیز باید افشا کرده و عملکردشان را که میتواند بزبان انقلاب باشد روشن کنیم. زیرا اینان وقتی مسئولیتی بدست میآورند از آن در خدمت مصالح شخصی خود و بزبان انقلاب سود می برند. و انقلاب را منحرف میسازند. این همان برخوردی است که ما از ابتدا با این- جریانات نمودیم. امروز نیز این موج جدید یک لبه اساسیش بر ضد فرصت- طلبانی است که در همه جا نفوذ کرده و موقعیت ها را اشغال نموده اند. تنها تفاوتش در این است که آن روز اول که ما ندای افشاگری، درباره فرصت طلبان سر دادیم متأسفانه همانها که پست و موقعیت داشتند اغوا و تحریک کرده و ما را منافق خواندند، اما امروز همه شاهدند و وقایع گذشته اثبات کرده که در- طول یکسال و نیم این جریانات چه ضربه هایی بر بیکر انقلاب وارد کرده و چه

اوقات گرانبهایی را تلف نمودند. نظام عوض نشده و ادارات و نهادها بهمان وضع سابقند. تنها همین که امام گفتند: سیستم طاغوتی و شاهنشاهی مانده، تازه تصفیه‌ها را آغاز کردند. بسیار خوب ما از ابتدا اینرا بیان کردیم، و آنروز ما را ضد انقلاب و منافق شمردند اما امروز همه این حرفها صحیح است. آنروز که روشهای محافظه کارانه در انقلاب رایج به عنوان سنگهایی در مسیر چرخ انقلاب تلقی کردیم، و گفتیم در انقلاب باید بینش و عملکرد انقلابی داشت، و شورای انقلاب باید انقلابی باشد و اگر فاقد برنامه و قاطعیت انقلابی باشد نمی‌تواند در مقابل دشمن از انقلاب دفاع کند، ما را محکوم کردند و منافق شمردند، ولی امروز خودشان اعتراف کردند و برای همه مشخص شد. امام هم صبرشان لبریز شده و گفتند: هیچ کدام انقلابی نیستید. اما همین آقایان دیروز ما را زیر بار اتهامات گرفتند و هنوز هم می‌گیرند و ما غیر از این چیزی نگفتیم که شورای انقلاب، انقلابی نیست، بعضی از اعضایش شاید انصاف بیشتری داشتند و بعدها حرف ما را تأیید کردند. شاید، بنابراین، ما این دو جریان را از هم جدا میکنیم. یکی اصل نهضت انقلابی و اسلامی که در جریان حرکت توده‌ها به رهبری امام خمینی دیده میشود و قابل تمیز و جدا کردن از عملکردارگانها و مسئولین است و تا به امروز شاهد بوده ایم که توده‌ها و در راس آن امام اجازه ندادند جریانات انقلابی با نهادها و مسئولان و شخصیت‌ها یکی بشود این دو جریان همیشه مستقل از هم بوده است. دولت موقت که سرکار آمد ابتدا فکر میکردند که مظهر اساسی انقلاب است. اما نبود. و بالاخره نیز به بن بست رسید، و به برکناری و سقوطش انجامید. این نشان میداد که دولتی که بر سر کار آمد عین جریان نبود و نماینده اصل نهضت و حرکت و جنبش نبود. اصل و حرکت به جهت آنکه استقلالش را حفظ کرده بود توانست تضادش را با دولت به آن جا برساند که آن را کنار بزند. در حالیکه اگر دولت موقت عین نهضت شده بود چنین چیزی رخ نمی‌داد، شورا نیز همچنین، نهادهای دیگر هم، چون مردم اصالت حرکتشان را حفظ کرده، و امام با حفظ جوهر

مکتبی رهنمودها و ویژگیهای خطش را دائما " ارائه میدهد . این نهادها دائما " زیر سؤال میروند . بنیاد مستضعفان که یک نهاد انقلابی است زیر سؤال قرار میگیرد و از اساس غیرانقلابی و حتی ضد انقلابی در میآید . ارتشی کسه اگر کوچکترین انتقادی میکردیم مسئولان در مقابل ما می ایستادند ، پراز عناصر طاغوتی از آب در میآید ، و این را قبول می کنند . آن آقای باقری ، فرمانده نیروی هوایی توطئه گر و کودتاچی در جریان حمله امریکا به طبس ، سپس از مصاحبه اش افشایش کرده و در خواست کردیم که از او بازخواست کنید چرا که دروغ در تمام کلامش پیدا است . و از آن اولین اعلامیه ای که صادر کرد می توان کذبش را فهمید . و می توان پی برد ، که خودش در جریان حمله دست داشته است . باز به ما گفتند : ما به همه افرادی که سر کار گذاشته ایم مطمئن هستیم . به اعتقاد ما ، جوهر مکتبی انقلاب در این است که همچنین اصالت به توده ها میدهد و آنها را در صحنه نگه میدارد و با این معیار عملکرد مسئولان را سنجیدیم ، آنها که مخالف مردم و شوراها بودند انتقاد کردیم اما شیوه انتقاد باید آن چنان باشد که کل نهضت در برابر دشمن ضعیف نشود . این نوع برخورد از اهمیت اساسی برخوردار است .

ما اگر به برادرانمان در سازمان مجاهدین خلق ایران انتقاد کردیم به این دلیل بود - یکی از دلایل - که گفتیم شما عملا " تضاد خود را با جریانات داخلی آن چنان عمده کرده اید که کل نهضت اسلامی در برابر دشمن اصلی یعنی آمریکا تضعیف شده و آن عملا " فرعی شده ، هر چند شعار تضاد عمده را با امپریالیسم قلمداد میکند . یعنی با عملکرد شما ، عملا " رهبری امام خمینی و جریان انقلابی به زیر سؤال رفته است . به همین دلیل است که عملکرد شما میتواند هماهنگ و مورد دلخواه و مطلوب جریاناتی باشد که با ضد انقلاب همراهند ، و جز این دلیل نمی تواند داشته باشد که آن چه را شما انجام می - دهید به تضعیف کل انقلاب و حرکت انقلابی منجر میشود . این مسائل در روز ۲۲ بهمن نیز مطرح بود ، و ناچار باید با کمی تفسیر بیشتر در این رابطه مطالبی

را عرضه دارم ، البته قضاوت های درست و نادرست فراوان است . دو بعد اساسی مسئله ، مطرح است . یکی بعد ایدئولوژی و دیگری بعد سیاسی و استراتژی مبارزه است . درباره مسئله ایدئولوژی آن چرا که در جریان ضربه ۵۴ اتفاق افتاد و ظاهر شد مسئله ای بود که قاعدتا " باید مورد ارزیابی سازمان قرار میگرفت و به علل ایجاد این چنین انحرافی می پرداخت . ما در اصالت و صداقت بنیانگذاران این سازمان هیچ تردیدی نداریم . آنها صادقانه راهشان را برای مردم و اسلام شروع کردند و در پی ریزی و تدوین یک ایدئولوژی اسلامی راه گذشتگان خود را تکامل بخشیدند . آن چه موجب برداشت های غلطی شد که آن برداشت ها منجر به انحراف از ایدئولوژی و جهان بینی توحیدی شد شیوه های شناخت اسلام بود که اصولا " این شیوه شناخت یک زمینه تاریخی دارد و در تمام طول تاریخ هر جا که این روش دنبال شده است ، از لحاظ ایدئولوژی و سیاسی به بن بست رسیده ، و آن شیوه شناختی است که در راه " طی شده " و " راه انبیاء " مطرح میباشد . و آن شیوه شناخت ماهیتی است که البته اکنون جای بحث آن نیست . آنها نیز میراثی را که قبل از آنها در این زمینه پی ریزی شده و به جا گذاشته بود تکامل دادند . اما روش آنها غلط بود ولی این روش غلط نمی تواند هیچ لطمه ای به صداقت و تلاش جانانه آنان وارد آورد . چنان روشی منجر به این میشد که خداوند از واقعیت جهان هستی و جهان مادی غیب پیدا کند و غائب شود . وقتی که افراد قانونمندی عمل اجتماعی را صرفا " یک قانون مندی علمی به معنای مادیش بدانند و در این قانون مندی نتوان نقش خدا را تعیین نمود ، در این صورت کسانی که بسا این جریان سطحی برخورد کرده و در عمل ناچار به پیروی از آنها میباشند ، بالاخره در برابر این سؤال قرار میگیرند که در مبارزه اجتماعی ما ، در مبارزه عملی ما که قانون بندی های مادی حاکم است ما خدا را نمی بینیم و رابطه بین نماز و خدا را نمی دانیم . پس خدا برای چیست ؟ نقشش چیست ؟ و چرا باید باشد هنگامیکه این جریان دنبال شده و عمیق شود ، این روش شناخت وجود به این

جا منتهی میشود که نمی‌تواند ارتباط صحیح و منطقی بین خدا و تمام زمینه - های علمی اجتماعی برقرار کند ، به همین جهت فکر میکند که نفس عمل اصالت دارد و انگیزه ها مهم نیست . بنابراین ، یک مارکسیست و یک خداپرست اگر در یک عمل اجتماعی شرکت کنند عملشان به آنها وضعیت و اصالت مشترک میدهد . و به جایی میرسد که اگر نمازش را نیز نخواند در مبارزه اش اثری نمیگذارد و مهارت هایش فرقی نمی‌کند . چرا که عمل اجتماعی در رابطه با مکانیسم های مادی و علمی مهارت هایی به ما میدهد که این مهارت ها را هر کسی میتواند بدست آورد . کسی که قصد آدمکشی دارد و میخواهد علیه ملتها اسلحه کشیده و جنگ کند اگر روش و آموزش کاربرد اسلحه و جنگ های چریکی را فرا گیرد همانقدر موفق است که یک خداپرست و انقلابی ، که از این آموزش در خدمت خلق ها استفاده میکند . نفس عمل و پراتیک این هر دو را میسازد بنابراین زمینه های انحراف در شیوه های اساسی آموزش مطرح بوده و این تازگی ندارد ، و بسیاری قبلا " نیز متوجه آن شده بودند . و لذا پس از آنکه آثار آن در عمل ظاهر شد میبایست یک تحلیل منطقی از زمینه های انحراف ایدئولوژیک به عمل آید . و این کاری بود که انجام نشد . تا مدتی که گرفتاریها و اشتغال بمبارزه مسلحانه بود ، و همه بجهت ها درگیر مبارزه بودند و انتظاری هم نبود که ، وقتی روی اینکار گذاشته شود . اما پس از فراغت از زندان و در مرحله جدید انقلاب ، قاعدتا " این انتظار از طرف دوستان و هواخواهان میرفت که ، برادران ما ارزیابی تحلیلی و عمیقی از این جریان بعمل آورده ، و درباره ایدئولوژی اظهار نظر قاطعی بعمل آورند . و آن ضعفهایی را که بنظر بعضی ها میرسید بیان کردیم ، و یکی از سه مسئله ای را که بیان نمودیم همین بود که برادران ما نسبت به تحلیل ایدئولوژیک این جریان اقدام نموده ، خطوط اساسی و شیوه های شناخت ایدئولوژی را مجددا " روشن و توضیح دهند . چرا که از نظر ما زمینه وحدت و همکاری میتواند بر پایه ایدئولوژی صورت گیرد و تا زمینه های ایدئولوژی روشن نباشند ، نمیتوان دست به وحدت زد . این

خود یک دلیل اساسی دیگر داشت و آن اینکه، ما استراتژی را زائیدهٔ ایدئولوژی میدانیم، و مطمئن هستیم که هرکس استراتژی را از ایدئولوژی غلطی بیرون آورد، بدون تردید با شکست مواجه خواهد شد، و انحراف در حرکتش ایجاد میشود. نمونهٔ آنرا میتوان در عملکرد جریانات روشنفکری و گروههای مارکسیستی در طول تاریخ ایران مشاهده نمود، که چگونه ایدئولوژی غلط، استراتژی غلط بوجود میآورد. آنهایی که از ۷۰ سال پیش، از بدو مشروطیت معتقد به مارکسیست شدند، خائن نبودند، بل انگیزه های مثبت نیز داشتند، و برای آزادی ایران مبارزه میکردند. مزدور (یعنی حقوق بگیر) شوروی نبودند. سوسیال دمکراتها، کمونیست ها، حزب توده، همه آنها انگیزه شان آزادی مردم ایران بود، و در چهارچوب این ایدئولوژی میخواستند نجات یابند و ملت را رها نکنند. اما این ایدئولوژی در طول این هفتاد سال، استراتژیهای غلطی ببار آورد. در برخورد با میرزا کوچک خان، تضادشان را با میرزا عمده کردند، و استراتژی صحیح انقلاب را درک نمیکنند. میرزا بآنها هشدار می دهد، شرایط عینی و ذهنی جامعه را تشریح می کند، و هم برای آنها، و هم برای رهبر انقلاب شوروی لنین، مسائل را بیان می کند، اما قوه درکش را ندارند. چرا که برای ایدئولوژی حرکت می کنند، و لذا نمی توانند از این ایدئولوژی استراتژی صحیحی بیرون آورند. قادر نیستند واقع بینانه، شرایط عینی و ذهنی جامعه را ببینند، انگلستان هنوز استعمار مسلط در ایران است، تضاد عمده با انگلستان را فرعی می کنند و فراموش می کنند. احسان الله خان که یکی از افراد و نماینده این جریان است در مقابل میرزا کوچک خان می ایستد و با او می جنگد. پیش از آن هم حیدر عمو اوغلی، استعمار انگلستان و روسیه را نمی بیند و نمیتواند آنها را عمده کند و جریان را درک نماید، و لذا با کسانی مثل سید عبدالله بهبهانی درگیر شده و طرح ترور آنها را میریزد، در حالیکه استعمار بر ایران مسلط است، و نهضت مشروطیت از جانب استعمار به بن بست کشیده میشود. زمان رضا خان بجای آنکه، او را عامل استعمار

بدانند، مدرس را مورد حمله قرار می دهند و او را مرتجع می خوانند. مصدق همینطور، او را نوکر امپریالیسم قلمداد می کنند. امام خمینی نیز، مرتجع میشود و ۱۵ خرداد را شورش کور ارتجاع می دانند. بعد از انقلاب هم این روند، سیر خودش را طی می کند، و این جریان را در انقلاب، ارتجاع می شمارد و در کردستان و سایر مناطق با آن می جنگد. این نشان دهنده این است، که در طول هفتاد سال یک روند وجود دارد و یک جریان است، اشتباه تاکتیکی نیست، خطا در استراتژی است. در تاکتیک همه اشتباه می کنند و هیچکس مصون از خطا نیست، آنچه مهم است اشتباه استراتژیک و اشتباه در خط مشی اساسی است. مشخص است که این خطا مبنای ایدئولوژی دارد. بنابراین اگر پایه های ایدئولوژیک روشن نباشد، انحراف ایجاد می کند. ما نیز روی این مسئله انگشت گذاشته و خواستار حل و روشن شدن آن شدیم. خواستار رسیدگی ایدئولوژی و رفع اشکالات آن شدیم. مثلاً "یکی از آن مسائل استراتژیک که ما با آن برخورد کردیم اتخاذ استراتژی مشترک با مارکسیستها بود. ما از برادران خود پرسیدیم که ضرورت چنین وحدت استراتژیکی را برای ما بیان کنند، چرا که از نظر ما هیچگونه دلیلی برای وحدت وجود ندارد. ما با مارکسیستها در صورتیکه، با اساس انقلاب مخالفتی نداشته باشند، هر چند از نظر ایدئولوژی هماهنگی نداریم، دشمن نیستیم، همه میتوانند در انقلاب باشند، چنانکه قبل هم بودند. اما این دلیل و مجوزی برای وحدت نیست، برای وحدت پایه های ایدئولوژیک لازم است. ما میتوانیم با هم تعارض نداشته باشیم، و در یک جبهه بزرگ در کنار ملت ایران در مقابل امریکا بایستیم. امام خمینی هم بارها گفته اند که نباید آنهایی که در مسیر انقلاب هستند، حذف بشوند و سرکوب شوند. ما به برادرانمان گفتیم این وحدت شما که بر پایه های استراتژیک صورت می گیرد، ناگزیر شما را وادار می کند تا استراتژی آنها را مورد تأیید قرار دهید این خطرناک است و شما را به بن بست خواهد کشاند، و در برابر جریان انقلابی ملت ایران قرار خواهد داد. ما قبل از اینکه این مسائل و جریانات حاد امروز

مطرح شود، با آنها تذکر دادیم. یکی دیگر از پیامدهای کارتان این بود که
 ارتجاع و ضد انقلاب را هم تقویت کردید. برعکس آن استدلالی که کردید، که
 اگر آنها را تأیید کنید، ارتجاع قلمداد می‌شوید، ارتجاع با نشان دادن وحدت
 شما با گروههای ضد انقلابی بهتر توانست، جریان انقلابی، و هر جریان مترقی
 دیگری را نیز از میدان خارج کند، و خودش رشد نماید. همینطور هم شد.
 خیلی از جریانات ارتجاعی را می‌شناسید که بعلت همین بهانه‌ها، در همه‌جا
 رشد کردند و میدان عمل پیدا نمودند. مسئله دیگر ارزیابی شما از نقش امام
 خمینی در رهبری انقلاب ایران بود. آیا شما به جنبش توده‌ای ایران اصالت
 می‌دهید یا نمی‌دهید؟ ما معتقدیم، و از همان روزهای قبل از انقلاب نیز گفتیم
 که جنبش و قیام مسلحانه بدون حضور توده‌ها ناموفق خواهد ماند. هر جریان
 چریکی اگر همراه با جنبش توده‌ها نباشد، هر اندازه نیرومند و هر اندازه
 پیچیده، در مقابل ارتشهای نیرومند و زورمند امروز توان مقاومت ندارد. بعد
 هم که، جنبش امام خمینی نضج گرفت، حمایت همه جانبه از آن را جزء
 وظایف اصلی خودمان قرار دادیم و آنرا ارتجاعی و تکاملی دانستیم. بعضی
 باستناد اینکه جریانات مسلحانه پیش‌تاز این حرکت نیستند بآن اصالت‌ندارند
 این به معنای آن است که ما یک واقعیت اجتماعی، یک حرکت توده‌ای را به
 طرف پیروزی می‌رود نادیده بگیریم و حذف کنیم، تنها به این دلیل که به
 ظن ما یک پیش‌تاز صد درصد مکتبی ندارد، تا جریان را رهبری کند. این هم
 یک خطای دیگر بود. اینکه ما در هر مرحله از تاریخ تشخیص ندهیم که امامت
 چیست و امام چه کسی است، خود یک اشتباه و خطای بزرگ است. امام کسی
 است که در هر مرحله از تاریخ بتواند یک جریان انقلابی، یا یک ملت‌ی را
 بصورت امت، در مسیر هدف واحدش رشد بدهد، آزاد کند و به پیش برد.
 آن کسی که میتواند این مردم و این امت را در مسیر الله، در مقطع زمانی
 خودش رشد دهد و به پیش براند، امام زمان خودش است. ما امام خمینی را
 که، مردم را بسیج نموده، در مسیر الله، و با انگیزه‌های خدائی به طرف

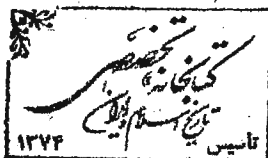
آزادی میبرد، هر اندازه هم که پیروزی بدست آورد، امام خوانده و دانستیم. این ملتی که بخاطر خدا و اسلام، در یک مسیر مشترک متحد شده اند، امت، و این فرد که بطور طبیعی رهبر و برجسته و هدایتگر آنها شد، امام این امت محسوب میشود. امام یک واقعیت تاریخی است، برجسته ترین فردی است که صلاحیت رهبری و هدایت جامعه خودش را دارد. این روشن میکند که امام را کسی انتخاب نمیکند، و بر سر کار نمی آورد، هر کس توانست در راس چنین امتی و حرکتی قرار بگیرد، امام است. حال ما با معیارهای خاصی این واقعیت را نفی کنیم و بخواهیم بزودی جایگزین آن شویم، این نمیشود و امکان پذیر نیست. و تلاش برای جایگزینی منجر به نفی کل جریان می شود، جریانی که واقعیت تاریخی دارد. آنگاه ناچاریم در مقابلش بایستیم. در نتیجه مطلق کردن، انسان دیگر انتقاد پذیر نیز نمیتواند باشد، و برای خودش ضعفی قائل نیست و اشتباهی درک و قبول نمیکند. زمانی که هیچ انسانی خطا ناپذیر نیست، چگونه ما میتوانیم آنرا خطا ناپذیر بدانیم و خود را مطلق کنیم. آنوقت اجازه ندهیم که با انتقاد از درون و بیرون حرکت مان سطحی بشود. که نتیجه آن قضاوت های ساده، که این راست و این چپ است، این ارتجاعی و این مرفقی است، خواهد شد.

هنگامیکه علی در برابر خلفا برای گرفتن حق خویش قیام نکرد، عده ای گفتند ترسو است، مارک زدند که تو در برابر خلفا نیاستادی. و هنگامی هم که میخواست حقش را اثبات کند گفتند تو حریص هستی، تو حریص خلافتی. علی در این بین، یکی او را ترسو می داند و دیگری او را حریص می خواند، و هر دو برخورد ساده و سطحی کرده اند.

در این شیوه بزخورد، و در این استراتژی، بجای آنکه تضاد اصلی متوجه دشمنان حرکت باشد، متوجه جریاناتی شد که در داخل بودند و دارای نقاط ضعف. جریاناتی فرصت طلبانه، جریانات ارتجاعی و سازشکاری، باید مورد انتقاد و افشا قرار می گرفتند، اما نمیایست شیوه عمل ما به تضعیف کل

حرکت بیانجامد . و آنوقت ما عملاً " در کنار ضد انقلاب قرار بگیریم . ایمن سوالی بود که باید دائماً " از خود میکردند ، که چرا در مقاطعی ، بکسرات ، موضعگیریهای آنها هماهنگ با مواضع گیریهای دشمن انقلاب ایران شد . معلوم میشود که تاکتیک ها و استراتژیهای آنها بزبان موجودیت انقلاب تمام میشود . اینجا بازی با تاکتیک ها جای استراتژی را میگیرد . متأسفانه چون تناقض در استراتژی حاصل میشود ، با تاکتیک ها بازی می کنند و آنگاه موضع گیریها ، دائماً " فرق می کند . فرضاً " امروز سپاه ارتجاعی میشود ، روز دیگر ارتجاعی نمیشود ، یکروز امام ، امام است و روز دیگر امام ، امام نیست . این تغییرات نشانه آن است که استراتژی اصیل و صحیح اتخاذ و انتخاب نشده است ، بنا بر این ، ناچاراً " با تاکتیک ها بازی می کنند . هر لحظه می بیند کدام تاکتیک او را به پیروزی و قدرتمند شدن نزدیک میکند ، و کدام تاکتیک به نفع اوست ، آنرا انجام میدهد . منفعت و قدرتمند شدن و نیرومند شدن معیار می شود . ایمن همان تعریفی است که در ابتدا از سیاست کردم ، تاکتیکها ، و این بسیار آسان است . اینجا دیگر انگیزه کمک آن فرد در نظر گرفته نمیشود . این آقا که به او کمک میکند کیست ؟ کومله است ؟ جمهوری خلق مسلمان است ؟ جلال الدین حسینی است ؟ کیست ؟ آیا با ماهیت تو تضاد دارد ؟ پس چگونه میتوانی کمک او را بپذیری و در برابرش سکوت کنی ؟ تنها بخاطر اینکه به رشد کمی تو کمک می کند . این درست نیست و دلیلش هم اینست که استراتژی در ابتدا اصیل انتخاب نشده است و ناچار باید با تاکتیکها ، برای هدف سیاسی و رشد کمی بازی کرد . بنابراین خطای استراتژیک با پایگاههای مکتبی ارتباط دارد و این مسئله باید ارزیابی بشود .

برادران ما باید با این مسئله مسئولانه برخورد کنند ، چرا که میراث یک مبارزه انقلابی و خونین را پشت سر دارند ، قربانیهایی که در راه مبارزه با رژیم ، این جریان داده است ، تاثیر عمیقی در ارتقاء مبارزه ملت ما داشته است . در صداقت آن کسانی که در این راه رفته اند و مبارزه کرده اند تردیدی



نیست. ممکن است در هر جریان منافی باشد، و ما چون آنرا نمی‌شناسیم نمیتوانیم اظهار نظر کنیم. ما با جریان برخورد می‌کنیم. اما این ضعف‌های درونی است و اهمیت دارد. ما اصالت را در ضربه‌هایی به درون این جریان می‌دهیم و آنرا یک جریان خارجی و یک کودتای خارجی نمی‌دانیم. این موجب می‌شود که ضعف‌های درونی ناشناخته بماند. این درست نیست که بگوئیم کسانی آمدند کودتا کردند، اشغال کردند و . . . این درست نیست. باید علل و ریشه‌های درونی اش را پیدا کرد، و با آنها برخورد نمود. این جریان، در این صورت با همین ضعف‌ها می‌ماند و باز ضربه‌های دیگری بوجود می‌آورد. ما به برادرانمان هشدار می‌دهیم که از بروز ضربه‌هایی نظیر، ضربه ۵۴ باید پرهیز کرد. اگر این زمینه‌ها باقی بماند، در درون خودش انحراف می‌پروازند، نیازی نیست که خیانت یا سوء نیت باشد، این زمینه‌ها می‌تواند موجب انحراف باشد. زمینه‌های انحراف می‌تواند موجب مبارزه با مصدق شود، مبارزه با مدرس شود، مبارزه با انقلابیون، با خمینی شود. بنابراین تصحیح این زمینه‌ها ضرورت واقعی و عینی است. و ارزیابی و تحلیل مجدد این‌ها مسئولیتی است که بر دوشان است.

برادران و خواهران عزیز، ما نباید در سازمان و تشکیلات فنا شویم، در بهینش توحیدی جز الله هیچ عامل دیگری نباید ما را در بر بگیرد و ما در آن خالی شویم. ما باید فنا فی الله شویم. درست است که تشکیلات قالب مبارزه است و اهمیت پیدا میکند، اما نباید چنان قداستی پیدا کند که خودش مطلق شود، و بعد ما نتوانیم بآن ایراد بگیریم و تصحیحش کنیم. اگر چهارچوب - هایش را تنگ کنیم، ناچار جزم‌گرائی و دگماتیسم بر ما حاکم خواهد شد، و حقایق و ضعف‌ها و خطاها را نمی‌بینیم.

بنابراین در اینجا باید هدف کمی و کسب قدرت سیاسی زودرس و جایگزینی فوری رها شود. همانکه به علی نیز ایراد می‌گرفتند، که تو هم باید اینکار را انجام دهی. و بفرض که مصداق علی نیز وجود داشته باشد، و بخواهد

فقط قدرت را، جدا از شرایط عینی و ذهنی بدست آورد، ناچار است با تاکتیک بازی کند. پس علی هم میگفت شما طلحه و زبیر ایرادی ندارید. طلحه و زبیر صحابی پیغمبر بودند و قابل قبول ملت، و بسیاری از مسلمانان نیز بر علی ایراد می گرفتند که ایندو صحابی پیغمبرند و ... رعایت اینها را بعمل آور، پست و مقامی به آنها واگذار و قبولشان کن. اینجا علی حاضر نمیشود، چرا که ضوابط مکتبی برایش مهم است، کسب و حفظ قدرت برایش مهم نیست. قبل از آنها برای کسب قدرت حاضر به اتحاد با ابوسفیان نشد. ابوسفیان لشکریانش را در اختیار او گذاشت، همچنانکه بسیاری لشکریانشان را در اختیار شما گذاشتند، و شما پذیرفتید. رای شان را در اختیار شما گذاشتند و قبول کردید، اما علی ابوسفیان و لشکریانش را نپذیرفت. چون در ماهیت ابوسفیان ضد انقلاب را می دید، ورد می کرد. اما شما رد نکردید. علی چنین استدلال میکند، که اگر من بخوادم اکنون حکومت را بدست بگیریم و بهتر از او و شایسته تر از او در این مقام هستم، پس جانشین او بشوم، این بنفع ضدانقلاب است. خلفای اول در مقایسه با علی آنچنان مکتبی نبودند، و با وجودیکه علی مکتبی است، اصالت دارد، بخودش اجازه نمیدهد که با ابزار غیر مکتبی و غلط، به قیام بپردازد. و تازه مهمتر از آن، میداند که اگر قیام کند بنفع ضد انقلاب تمام میشود، و کل حرکت را از بین میبرد.

برادران ما نباید با ما موضعگیری عکس العملی داشته باشند، و تا ما با این مسائل برخورد کردیم، آنرا فوراً "نادرست بدانند مارک بزنند، تو راست شدی، ارتجاعی شدی، در دامن ارتجاع افتادی، این مسئله ای را حل نمیکند. اگر ما نخواهیم مشکلات وضعفهايمان را در درون خودمان مطرح کنیم، و از بین ببریم، جز این نتیجه ای ندارد که عوارضش را تحمل کنیم و ضربه هایش را بپذیریم. اگر قرار است ما تاریخ را راهنما قرار دهیم، باید گذشته را بنگریم. وقتی برخورد می کنیم و جوابی ندارند، می گویند تاریخ قضاوت می کند. تو وقتی تاریخ گذشته را مبنا قرار ندادی، چگونه می خواهی درباره تاریخ آینده

قضاوت کنی . ما باید از آنها استفاده کنیم .

برادر اگر ما این مسائل را مطرح می‌کنیم ، دلیل این نیست که به همه کسانی که بر تو می‌تازند اصالت بدهیم . ما معتقدیم که گروههای مارکسیست ، آنهایی که وابسته به محافل خارجی امریکائی و غیر امریکائی نیستند ، و صرفاً روی بینش خودشان و با انگیزه های صادقانه ، و به دلیل نارسائیهای ایدئولوژیک و تنگ نظریهای مکتبی تئوریک نتوانستند اینرا درک کنند ، به تاریخ گذشته ایران نگاه کنند ، و تجربیات جهانی را ببینند . تا چه اندازه تئوری مارکسیستی ظرفیت حل انقلابی مسائل جوامع را دارد . به همین گذشته نزدیک به ۱۵ خرداد که خودشان ناظر بودند نگاه کنند ، که امروز برای خودشان تمام عملکردشان زیر سؤال می‌رود . این نشان میدهد که ضعفها و نارسائیهای مکتبی وجود دارد . برادران بیایید قاطعانه و انقلابی و صادقانه با مکتب و ایدئولوژی خود ، برخورد کنید ، نقصها و ضعفهایش را بشناسید ، چهارچوبها را بشکنید ، و واقعیتها را جدا از قالبها بنگرید . قالبهایی که بخاطر آنها واقعیت مسخ میشود . هنگامیکه با این قالبها به ارزیابی انقلاب ایران می‌پردازید ، آنرا بورژوادمکراتیک دانسته ، و خمینی را نیز چاره ای ندارید که در همین چهارچوب بگذارید ، و ناچار میشوید واقعیت را عوض و مسخ کنید و در قالب جای دهید و نتیجه گیری نمائید . و بعد می‌بینید غلط از آب در می‌آید . بجای اینکه واقعیتها را مسخ کنید ، قالبها را بشکنید . مثال آن شخصی که یک لباس داشت ، با اندازه ثابت ، اگر کسی قد بلند می‌آمد می‌گفت باید پایش را قطع کنید تا اندازه لباس شود . خوب ، وقتی آن قد بلند است ، لباس بلند می‌خواهد . تئوری را باید عوض کرد و تصحیح نمود . حالا شما هم اگر تغییراتی میدهید ، باز در درون خودتان می‌چرخید . آن یکی میگوید مارکسیست — لنینیست تو غلط است و مال من درست است ، اما باز هم به بن بست می‌رسد . پس نتیجه اینکه از اساس غلط است .

البته باز هم اگر جهان بینی خاص خودت را داشته باشی اهمیت ندارد ،

واقعتهای انقلاب ایران، این نهضت ضدامپریالیستی، این نهضت آزادیبخش را باید در این مقطع تأیید و کمک کنی. این نه به آن معناست که هر نظام شکلی و هر عملکرد شکلی را تأیید کنیم، و دربارهٔ برخورد با آن توضیح خواهیم داد.

اینجا برادران مجاهدان، مخصوصاً آنها که مسئولیت رهبری را دارند اولاً: "باید اجازه دهند که این مسائل در میان خودشان آزادانه بحث و برخورد شود. اینچنین مطلق گزائی نباشد که امکان اشتباه نیست، علی نیز که اینهمه ما تأکید و تأیید روی آن داریم، می‌گوید من نیز مصون از خطا نیستم. چگونه ما برای خودمان چنین خطاناپذیری را قائل میشویم. بیایم ارزیابی کنیم و ضعفها و انحرافات را ببینیم. طبیعی است آنهایی که شیوهٔ قبلی را ادامه دادند، راه طی شده را تکامل دادند، در آن مقطع تکاملی بودند، ما نیز یک‌زمانی می‌گفتیم سوسیالیزم برپایه طرزفکر خداپرستی، یعنی میخواستیم سوسیالیزم را جدا از پایگاههای ایدئولوژیک آن مطرح کنیم، و ایندو را بطور مکانیکی در کنار هم قرار داده بودیم. خوب در طول زمان فهمیدیم که این درست نیست، ایندو از هم جدا هستند و تنها بصورت مکانیکی آنها را به هم پیوند داده ایم. نمیشود مارکسیست را به یک زیربنای فلسفی توحیدی، بطور مکانیکی چسباند. این چسباندن درست نیست، و احتیاج به ارزیابی مجدد و صحیح از استراتژی در مقابل انقلاب ایران دارد.

اما در مقابل آنچه که در داخل میگذرد، ما باید چگونه با آن برخورد کنیم؟ در حال حاضر آن ارزشهای انقلابی که پایه ریزی میشود حائز اهمیت است. اینکه ملت ایران، وارد صحنهٔ مبارزهٔ و قبول مسئولیت شده و اینکه امام خمینی میگوید من با این ملت بر شما می‌تازم، به ملت اصالت می‌دهد و اهمیت قائل میشود. بنابراین ما با این معیار تمام جریاناتی را که به نحوی از انحاء ارادهٔ ملت را نفی می‌کنند، نقد کرده و با آنها برخورد نموده و ایستادگی نشان میدهم. آنها را که میخواهند خود را به حکومت برسانند، و بر مردم

حکومت کنند، ما قبول نمی‌کنیم. اگر قرار بود مردم اطاعت مطلق کنند، اگر امام خمینی امروز وجود نداشت، و در میان مردم صدائی وجود نداشت که اعلام کند، شما هنوز شاهنشاهی هستید و انقلابی نیستید، و خلاصه اگر قرار بود هیچ انتقادی صورت نگیرد شورا و دولت موقت و دولت بعدی و رئیس جمهور همه مطلق میشدند. اما ما می‌بینیم که امروز امام هم بر سر اینها فریاد میکشد، و راه را به مردم نشان میدهد، این برای ما ارزش دارد. به مردم می‌گوید، که مردم زمامداران شما مطلق نیستند، نگاه کنید، مواظب باشید، اگر درست رفتند تائیدشان کنید، و اگر خطا کردند در مقابلشان بایستید. ما با این معیار با امام برخورد کردیم. دونوع برخورد وجود داشت. در درون جامعه انقلابی ما، یک‌عده، وقتی گفتند ما در خط امامیم، تمام سازمانها و نهادها و هر چه اتفاق افتاد، را مطلق کردند و بی عیب دانستند. و اگر شما می‌گفتید اشتباه می‌کنید، می‌گفتند شما ضد امام هستید. همین برخوردی که ما کردند گفتیم آقا عملکردت با خط امام نمی‌خواند، گفت تو ضد انقلاب و ضد امام هستی. اینجا سیاست خارجی تو سازشکارانه است، و به سازش منجر میشود، گفتند تو ضد امامی، چون من نماینده و منصوب امام هستم. گفتیم تو منصوب امام هم که باشی عملت در خط امام نیست. ما باید این ویژگیها را معیار قرار دهیم و بسنجیم. گفتیم امام عدم سازش با امریکا را مطرح می‌کند، تو کمیسیون دعوت می‌کنی و قصد سازش با آن را داری. تو را با غرض و مرض و نوکز امریکا نمی‌دانیم، بینش تو اینست که گمان می‌کنی از این راه میتوانی مملکت را حفظ کنی. به اعتقاد ما این عمل تو به زیان مملکت تمام میشود. اکنون یک راه حل اقتصادی عرضه کرده اند. می‌گویند بحران اقتصادی، و عدم حل آن، یکی از دلائلش عدم حل بحران با امریکاست. و این در بینش مسئولین است. به اعتقاد ما این نظر، خلاف خط حرکت امام و انقلاب است. بلافاصله که این را انتقاد کنیم، ما ضد امام می‌شویم و ضد انقلاب می‌شویم. به اعتقاد ما حل بحران اقتصادی، بیکاری، گرانی، چنین نیست که شما می‌گوئید. نه آنکه گفتید

اگر قیمت‌ها را پایین نیاورید، این ملت را می‌ریزیم و شما را نابود می‌کنیم، که معلوم بود بی‌فایده است و دیدیم که نشد. و نه آنکه آنرا، یک مسئله معنوی بدانیم و بگوئیم خودتان حل کنید. اینها راه حل نیستند. ویژگی خط‌امام بسیج مردم را برای حل آن مطرح میکند. هنگامیکه آمریکا ما را محاصره کرد، ما بکمک توده‌ها نجات پیدا می‌کنیم. شما کجا خط‌امام هستید و بسیج توده‌ای کردید. در مورد اقتصاد، یک زمینه‌اش در کشاورزی به میزانی که صورت‌گرفت، نتیجه‌اش را دیدید، بسیج توده‌های دهقانی و بسیج جوانان در جهادسازندگی انجام شد، و اکنون اعلام میشود که گندم ما به مرز خودکفائی رسیده است. این شیوه راه حل مسئله است. چه کمکی از خارج برای ما رسیده در زمینه تجارت و صنایع هم راه حل همین است، شما در کدام زمینه این بسیج را انجام دادید در زمینه توزیع، بسیج کردید و کار را از دست تجار سودجوی ستمگر و از دست آن سرمایه‌دار خونخوار و رباخوار در آوردید؟ کجا از دست این دلالهای دشمن مردم گرفتید، یا به مردم و به جوانان سپردید. اگر می‌سپردید، این مسائل بوجود نمی‌آمد. پس شما خط‌امام را نرفتید. بجای اصالت به مردم و به بسیج توده‌ها، برای حل بحران اقتصادی، می‌گوئید، باید بحران ما با آمریکا حل شود، مسئله گزوگانها حل شود، تا آمریکا بیاید کمیانیهایش را در ایران راه - اندازد و قطعات یدک بدهد و صنایع ما بکار افتند، بازار ما از کالا پر شود عرضه بیاید تا تعادل برقرار و قیمت‌ها متعادل شود. ما اعتقاد داریم که این شیوه سادات است. این شیوه انحرافی است، هر اندازه حسن نیت هم داشته باشید - انقلابی و در خط‌امام نیست. تا خرده بگیریم، ضد انقلاب و منافق می‌شویم. باین دلیل که امام را تأیید می‌کنیم و از این افراد انتقاد می‌کنیم، ما منافق میشویم، و هنوز هم می‌گویند. اگر بخواهیم مطلق برخورد کنیم، که ضد خط امام است، چرا که امام هم با شما مطلق برخورد نمیکند. امام، وقتی شما خود را باو مرتبط می‌کنید، می‌گوید من عقد اخوت با هیچکدام از شما نیستیم، همین جا خط میدهد. به مردم میگوید، بدانید در آینده هیچکس، بعنوان

نماینده من میراث دار من نیست. اینرا می‌گوید تا کسی خودش را اسوه‌نکند، نگوید من منصوب امام هستم، نگوید چون امام مرا تأیید کرد، با او ارتباط دارم، هر کدام از شما که منحرف باشند، محکوم است. ما به این ویژگیها اصالت می‌دهیم و از تمام برادران و انقلابیون می‌خواهیم که بر این ویژگیها تکیه کنند و انقلاب ایران را ارتقاء دهند، ما از مجلس شورای ملی چه می‌خواهیم، می‌گوئیم مجلس باید بر اساس این ویژگیها عمل کند. می‌گوئیم مجلس باید در برابر قوای اجرائیه قدرت پیدا کند، مجلس باید مکتبی برخورد کند. مجلس باید اعتبار پیدا کند. نه اینکه اعتبار نامه یک فرد را بدلیل اینکه به شورای انقلاب اعتراض کرده و از نظر صلاحیت فکری، رد کنید. شما اعتبارنامه کسی را رد کردید که اتهامش این بود که به شورای انقلاب اعتراض داشت. در اسلامش تردید نداشتید، در دفاعش از کل انقلاب تردید نداشتید، یکی دو جا، سخنی گفته، تنها باین دلیل، آنرا معیار قبول یک فرد گرفتید، درحالیکه سوابقش را می‌دانستید، آنها را اهمیت ندادید. آن وحدتی که شما از آن حرف می‌زنید، بر اساس چیست؟ اینگونه تعارضات که ما مسائل شخصی و گروهیمان را عمده کرده و برخورد کنیم، صحیح نیست. هنوز هم برای صدمین بار رادیو، کتاب فلانی را بر میدارد، که بله اینجاش ایراد دارد، پس این آدم التقاطی است، منافی است، پس بکوبیدش، و توده‌ها را تحریک می‌کند. کجا میتوان مدعی شد که منافی نیستیم، فرصت طلب نیستیم.

در زمینه انقلاب اداری مگر جز این بود که ما از روز اول گفتیم، و به دولت موقت انتقاد کردیم، که تو تمام سیستم اداری را ثابت نگهداشته و رنگ و روغن بآن می‌زنی و انقلاب را تمام شده قلمداد می‌کنی. همان موقع بما ایراد گرفتند و ما را دشمن دانستند. اما امروز در رابطه با انقلاب اداری ببینید چه مشکلی است، شما در عرض یکسال و نیم کجا بودید. همین تصمیم‌هایی که دیروز و امروز گرفتند، و اعلام کردند، نشان دهنده محکومیت و عدم صلاحیت آنهاست. اگر امام نمیگفت شما درست نمی‌کردید. چرا که یکسال و نیم نکردید.

و معلوم شد که در خط امام نیستید و خط امام را درک نکرده اید . در یکسال و نیم دست به ترکیب سازمانهای اداری نزددید . حتی آرمهایش را هم عوض نکردید . این خودش سند محکومیت است . سند صحت اعتراضات و انتقادات ما بشما است . وقتی بشما انتقاد کردیم که چرا از سرمایه داری و از فتووالها دفاع می‌کنید ، برای این بود که میدانستیم یک روزی علیه انقلاب روی شما اسلحه می‌کشند ، و دیدید که همان فتووالها دست به اسلحه بردند . اما آنروز که ما گفتیم مواظب اینها باشید ، ما را ضد امام دانستید .

امروز وظیفه ما اینست که همچنان از موجودیت جنبش انقلابی اسلامی دفاع کنیم ، و آنرا در درجه اول اهمیت قرار دهیم . و برخورد ما با جریانات داخلی جنبش هرگز به گونه ای نباشد که بنفع ضد انقلاب و به زیان قدرت انقلاب تمام شود . این یک اصل محوری است که ، این انقلاب را در پروسه می‌بینیم . به این معنا که اینرا در طول تاریخ باید تکاملش بدهیم . نه اینکه الان ببینیم که این انقلاب ، جامعه توحیدی را پیاده کرده است یا خیر . این در سیر تحول تکاملی تاریخ باید یک مرحله جلوتر برود . و ما این مرحله از جنبش را که ، مردم را بجلو کشانده و بانها جهت داده است ، و تمام این رهنمودهایی که امام داده و جهت برای آینده ملت است ، گرانقدر میدانیم . شما فردا با اتکاء به اینها نمیتوانید حرکت انقلابی را ادامه دهید ، و با اتکاء به اینها ، با نظام و عناصری که انقلابی و مکتبی نیستند مبارزه کنید .

تمام اینها معیار برای توده هاست و آنها فراموش نمی‌کنند . عشقی که مردم به امام و اسلام دارند کمک می‌کند تا این رهنمودها برایشان معیار شود . اینکه سازش با شیطان مردود است ، اینکه توده ها اصالت دارند ، اینکه باید اصالت را بدرون داد ، و بر قدرت خارجی نداد ، اینکه وابستگی نباید داشت و . . . تمام اینها در آینده نقطه اتکاء است . معیارهای مکتبی را برای چه باید بکار ببریم ، در برخورد با جریانهای داخلی ، صلاحیتشان در پروسه انقلابی مشخص میشود و این یک معیار مکتبی است . ما برخورد وحدت و تضاد می‌کنیم

و تا امروز نیز چنین کردیم . نه تأیید مطلق می‌کنیم و نه برخورد قهراً می‌بایست آنها را مجاز می‌دانیم ، باید ببینیم تا کجا به جنبش انقلابی و حفظ موجودیت آن کمک می‌کند و کجا موجب انحراف میشود . اینکه می‌گوئیم مالکیت های فئودالی باطل است ، سازش با آمریکا ، با شیطان بزرگ باطل است ، می‌گوئیم شعار نه شرقی ، نه غربی اصیل است و برداشت صحیح از آن کدام است . اینها را بعنوان اصول مکتب همیشه می‌گوئیم . و باید بگوئیم . اینها مسیر برخورد ما و مسئولیت های فعلی ما در انقلاب است . بهمین دلیل بوده که ما امام را جدا از نهادها و مسئولین کرده و ایشان را حمایت کردیم . و اینهمه ایرادی که برادرانمان بما می‌گرفتند ، که شما امام را تأیید می‌کنید ، پس چرا این کسانرا منصوب کرده است ؟ اگر تحلیل تاریخی می‌داشتند و نیروهای اجتماعی را واقع بینانه ارزیابی میکردند . آنوقت نیازی به این سؤال نبود . چون این سؤال آنوقت در مورد پیامبر و علی نیز وارد بود .

اینجا یک توضیح مختصری باید بدهم ، که گویا در ذهن بعضی طلقاء را با منافقین یکی گرفتند . منافق با طلقاء فرق دارد . منافق کسی است که در جریان مبارزه همراه ضدانقلاب است ، و ضد انقلابی است که لباس انقلاب بتن دارد . و هدفش از بین بردن موجودیت انقلاب است . اگر یک نامسلمان بیاید و به لباس اسلام بخواهد ، اسلام را ریشه کن کند ، این منافق است . اما طلقاء کسانی هستند که اسلام را پذیرفتند ، ولی میخواهند منافعشان را در این راه بدست آورند . البته ممکن است بعضی از طلقاء بعداً " مومن بشوند ، اما در بین آنها فرصت طلب نیز زیاد است . دیگر اینکه ما قبلاً " این ایرادات و انتقادات را به دوستان و برادرانمان ، در سازمان مجاهدین ، و سایر گروهها ، میکردیم و حال نشان میدهد که ما از اینجا یک روند تکاملی طی کردیم . ما از ابتدا پیروزی ، که برخورد کاملاً " نزدیک بود ، گفتیم مسائل را ارزیابی کنید و آنگاه ، هنوز نمودی از مرحله جدید نداشت . بعد که ما دیدیم در عمل نمودهایش ظاهر شد ، و از نظر ما انحرافات استراتژیک بوجود آمد ، برخوردهای ما و انتقادات ما

دوستانه و برادرانه، در مطبوعات منعکس گردید و ادامه پیدا کرد. امروز هم ما برای مبارزات آن توده ها و جوانانی که آنجا هستند، ارزش قائل هستیم، به صداقتشان اعتقاد داریم. اما این ضعف و انحراف ایدئولوژیک و خطای استراتژیک را نمیتوانیم نادیده بگیریم. مسئولیت آنها را سنگین میدانیم، که باید با این مسئله صادقانه برخورد کنند و این حرکت را در مسیر ارتقاء جنبش انقلابی ایران مجدداً بخدمت بگیرند. و اجازه ندهند این نیروی با ارزش به زیان جامعه یا به بیهوده رفته، و یا منجر به ضربه هائی شود که بدنبالش پاس و سرگشتگی از مبارزه و با از مکتب باشد. موفق باشید.

